

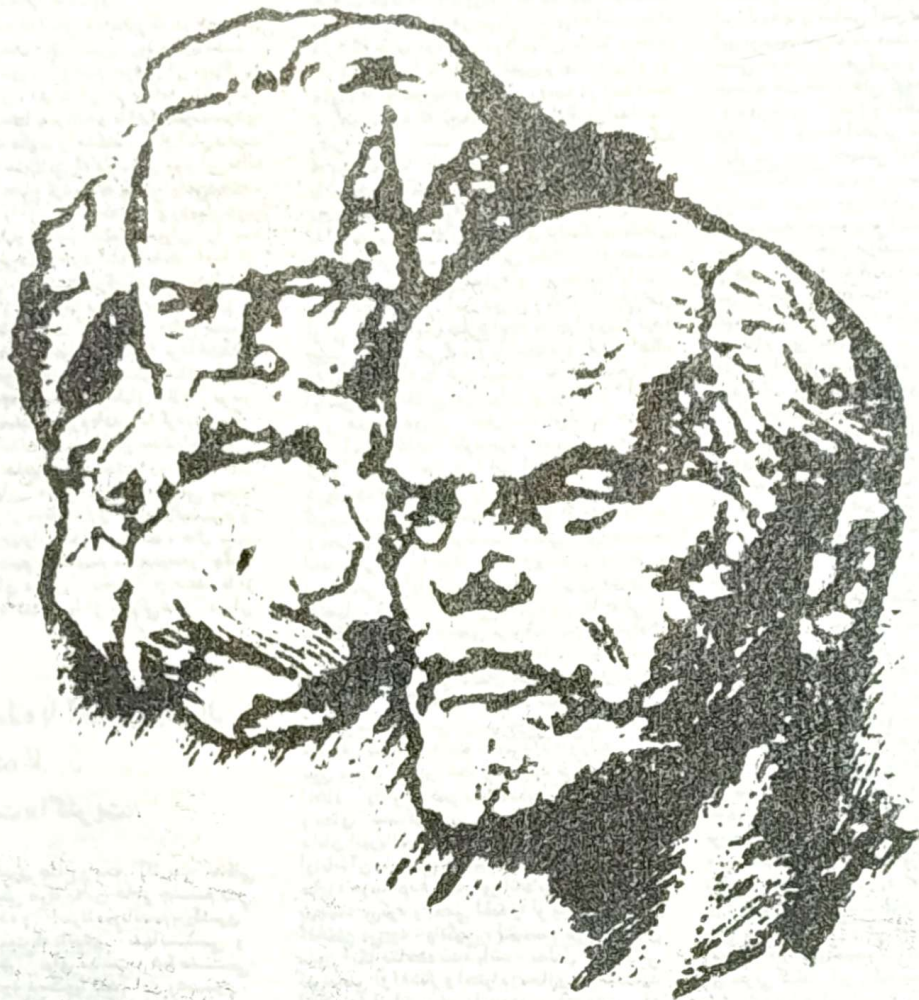
ضمیمه ۶۹



برافراشته باد پرچم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم!

در افتای رویز یونیت های جناح راست اکثریت

قسمت آخر



ویژگیهای «دوران» و ویژگیهای

و «انطباق» مارکسیسم - لنینیسم

با آن!

در بخش سوم این مقاله بر این نکته بسیار اساسی (که برخی از افراد تاکنون توجه لازم را نداده اند) تاکید کرده ایم که رهبری جناح راست اکثریت وقتی مسئله دوران را مطرح می کند، خود قادر به پاسخگویی آن نیست. کسی با شکلیاتی که با همگی را عنوان می کند باید ابتدا نظر مشخص خود را درباره آن شرح کند و سپس دیگران را به اظهار نظر و مبارزه ایدئولوژیک روی فطرت مشخص خود دعوت نماید. مقاله جناح راست اکثریت که ما به تجزیه و تحلیل آن مشغولیم، مقالهای درباره «دوران نیستو صرفا به روشن کردن نقش این جناح نسبت به مسئله «مبارزات فکری در جنبش کمونیستی»

پرداخته است و از اینرو ما نیز مقاله خود را به موضوع میگردانیم. در قبال این نقش و نه به مسئله دوران اختصاص داده ایم. هروری است که ایمن همانطور که در خصوص مبارزات فکری نظراتش را روشن کرده اند. در خصوص دوران و فهم خود از آن ویژگیهای این دوران، اثرات آن در برنامه و تاکتیک جهانی کمونیستها و برنامه و تاکتیک کمونیستی ایران، نوظلم سکوت را بشکنند. ما از آنان دعوت می کنیم به سئوالاتی که در بخش سوم این مقاله در این رابطه مطرح کردیم به روشنی پاسخ دهند. ما این دعوت را از دانشمندان و رهبران حزب نوده هم می کنیم که اسم اعظم دوران را به دهان دست پروردگان خود انداخته اند. اما از دوران چیزی جز ظلمت و تاریکی نمانده اند. ما می بینیم که از چارچوب مسئله «مبارزات فکری» در این دوران «اکثریت» مطرح کرده خارج شویم، خواه ناخواه با مسئله «مبارزات فکری» از دوران مواجهیم. زیرا نمیدانیم که مبارزات فکری خود، بلکه آنچه را نام «انطباق خلق» بر سر مارکسیسم - لنینیسم آورده اند، نه کردن ویژگی های دوران انداخته اند. ما در بحثهای قبلی مقاله خود تا حدی این موضوع را روشن ساختیم که صاحبان دوران «مبارزات فکری» چه نقشی نسبت به دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و ویژگی های آن میتوانند داشته باشند. حال نیست آن است که ببینیم مارکسیسم - لنینیسم را چگونه با ویژگی های دوران «انطباق» می دهند تا از آنجا بی به برداشت آنها از «ویژگی های» دوران سریم.

مبارزات با آواتوریسم از

حزب توده تا

جناح راست «اکثریت»

گفتم که رهبری جناح راست اکثریت «بتکلی کا بلا برآگامیستی صرفا به این خاطر چشم بس جهان» گشوده و «انترناسیونالیسم پرولتاری» را کشف کرده است که ناشی «جهانی و انترناسیونالیستی» برای سیاست و عظیمی و اپورتونیستی خود دست و پا کند. این رهبری برای اجابت این منظور، خروشچیس را مناسب تر یافته است، اما از آنجا که خروشچیس از همان اوان پیدایش خود با امتناع و انزجار انقلابیون ایران مواجه بوده و زمینه نفوذ ماسعدی نیافته است، نزوح آن قبل از هر چیز به خنثی کردن زمینه های ماسعد و باز دارنده در اذهمان

انقلابیون نیاز دارد. اگر تو ذهنی انقلابیون ایران به خروشچیس و دلایل آن در این کشور از پیش شور انقلابی بود، حال که دانش سیاسی - تفویک راه خود را همان انقلابیون ایران گشوده است. تنها از طریق تخریب تصور انقلابی میتوان آنان را به سجد در برابر خروشچیس و اسرار نداعت در پای حزب توده وادار کرد. مارکسیسم - لنینیسم در میان روشنفکران انقلابی ایران چنان نفوذ گشوده و انجمن اعتبار جمعی یافته است که رهبری جناح راست اکثریت (و همینطور حزب توده)، چاره ای جز این ندارد که خروشچیس را با گذرنامه ای مسموم به «مارکسیسم - لنینیسم» در اذهان وارد کند.

حزب توده زمانی که در سالهای ۵۰ و ۵۱ و طبقه خروشچیس سببانی علیه انقلابیون ایران را اجرا می کرد و آواتوریسم انقلابی را به هیچوجه از پایت آواتوریسم بلکه صد درصد از پایت عملت انقلابی آن زیر ضربات اصطلاح «تفویک» خود می گرفت، راهی جز این نداشت که با سلاح ضد آواتوریسم به سراغ رمانتیکم انقلابی برود زیرا شور انقلابی در آن زمان، در آواتوریسم بود که محل ظهوری برای خود می یافت. حزب توده در عملیات خود به آواتوریسم به چه چیز متوسل می شد؟ هر کسی که در جریان امی بوده است میباد دارد که حزب توده در سرنا سران سالها (حدود یک دهه تمام) با تکیه بر همین و مبارزات او در مبارزه با آواتوریسم انقلابی روسیه در آستانه قرن بیستم بود که نوظلمت خود را با تکیه بر همین روسیه و جناح راست اکثریت «آموزه ادعای می کند که میزبندی با آواتوریسم انقلابی در این دوران به اعطاء و تاکید بر آثار لنین و با مبارزات فکری - فکری سیمال دیگری روسیه آستانه قرن بیستم با آواتوریسم انقلابی، بحثی از نمیک به یک طرف عقلماندگی است. طعنا این عقول برای همه پیش نمی آید که: پس مبارزات میزبندی با آواتوریسم انقلابی در این دوران «کدامند؟ ولی قبل از آن، این بیچاره مطرح نیست که چرا حزب توده «فکری انقلابی» می کرد و با اعطاء و تکمیل احکام لنینیسم «آستانه قرن بیستم» به میزبندی با آواتوریسم انقلابی در ایران می برداشت؟ آیا آن زمان هنوز «عوض نشده بود، با حزب توده آنرا» کشف نگردیده بود؟ بدون شک حزب توده «دوران» جدید را قبل از آنکه فاصله دهان خروشچیس تا میزبندی را در نگردد، میستم حزب گونیست شوروی می کند، در هوا قایمه بود - (یعنی طبقه) انترناسیونالیستی «آش چیس» ایجاد می کرد. اصلا «انگیزه و دلیل این حزب در دشمنی با آواتوریسم انقلابی ایران چیزی جز مقضیات چنین «دروانی نبود ولی تا جایی که به شکل اسرار این دشمنی مربوط می شد در شرایط آن روزی ایران هیچ لزومی نداشت که صحبت «دوران» و با عدم انطباق مبارزات میزبندی لنینی با «ویژگی های مصر ما» میان آورده شود. آن زمان مسئله اساسی بر سر شور انقلابی روشنفکران بود که «بهبان» دست نامی داد. آواراه راست سوری میباد» و این خطر را بوجود می آورد که از اعطاء «راه رشد غیر سرمایه داری» منحرف شده، و بجای «سخت گیری سوسیالیستی» حاد نگردیمه دامان امپریالیسم بیفتد. طرح مسئله «دوران» و ارتباط آن با مبارزات لنینی آستانه قرن بیستم، مبارزه حزب توده را با شور انقلابی بطور ناآرامی پیچیده می کرد و یعنی لقمه را از پشت در دهان گذاشتن می بود. وانگهی، لنینیسم در همین زمان بدون آنکه شناخته شده باشد، به دلیل ارمانگونی کمونیستی از اعتبار و احترام بسیاری در نزد انقلابیون ایران برخوردار بود و با استناد مظاهرانه به آثار لنین و مبارزات (هر چند «گفته شده») او در آستانه قرن بیستم، آواتوریسم می شد خنجر عمودی آواتوریسم کشید ولی در قلب سرشار از شور انقلابی فرو کرد. اما در شرایط فعلی ایران، اوضاع کمی تغییر

کرده است. بدین معنی که امروزه شور انقلابی در نتیجه یک انقلاب، از مالکیت خصوصی روشنفکران خارج شده و به مالکیت توده ای درآمده است. این سوسیالیزه شدن شور انقلابی از بندها مایورسو - نیست های رفیعیست از آنجا که خود «راه رشد غیر شور انقلابی» را طی نکرده، پدیدما و زودرس است و نمیتواند جز یک «چپروی» روحی در شمال راه رشد غیر سرمایه داری باشد. منتها اینبار یک «چپروی» توده ای و همگرا خطر است «چپروی» موافق بیشتر از دوران آواتوریسم زیرا روحانیت حاکم و شوکای لیسراش را از پائین به راست سوق می دهد. و این خطر را به وجود می آورد که روحانیت حاکم از راه رشد غیر سرمایه داری «که ایجاد کرده است منحرف شده و بجای «سخت گیری سوسیالیستی» حادی نگردیمه به آرش با امپریالیسم گشاده شود. مبارزه با «چپروی» توده ها از اینرو مسئله «برگ زدن حکومت سوسیالیستی» اما گروه های انقلابی منتهاست راه چنین مبارزاتی گشاده بلکه مدام روحیه انقلابی توده ها را بالا می برد و آتش آنان را با دمی زنده برای دفاع از حکومت اسلامی (که در تحلیل نخست نهایی، «دفع از سوسیالیسم است) افسندم نخست اساسی مبارزات از خنثی کردن چاشنی این گروه های سیاسی آتش بنا کن. لیکن این کار اپورتونیسم نمی تواند مسئله را با حل مسئله «سخت گیری» که با ارزش نمی گیرد و مردم خوب سگدار نیستند حل کند. حتی گروه های که رفتن آواتوریستی دارند (و غافلانه که در یک جامعه» توفانی که توده ها انقلابی شده اند، آواتوریسم دیگری نمی تواند عملی انقلابی داشته باشد). از آنجکه به آواتوریسم منتسب شوند به چشم می آیند. امروزه شور انقلابی به همان نسبتی کنار آواتوریسم منحصر می آید فاصله می گیرد، با شور انقلابی یعنی مارکسیسم - لنینیسم پیوسته می خورد. مبارزه با گرایش آواتوریستی از این پس کار خود توده ها است، اما مبارزه با مارکسیسم - لنینیسم، این پیشوند جدید و عسر در رو به استحکام شور انقلابی، این پرچم انقلابی که هر چه برافراشته می شود توده های بیشتر را سمت خود جلب می کند، مبارزه ای است که در «ا» وظایف حزب توده و رهبری جناح راست اکثریت قرار می گیرد، - نه فقط بخاطر تمهیدی که به دولت جمهوری اسلامی و حزب جمهوری اسلامی داده اند، بلکه هم از اینرو که بتوانند تفویک و ایدئولوژیک آن نوع «راه رشد غیر سرمایه داری» که مورد نظر آنان است، چیزی جز خروشچیس نیست و خروشچیس با مارکسیسم - لنینیسم جسور در می آید. پس آنچه برای خروشچیس حاضر است پیدا می کند نزوح خروشچیس است منتها اینبار بدون نفی مارکسیسم - لنینیسم امکان پذیر نیست. با توجه به نفرت و انزجار میجدی که نسبت به خروشچیس بی از دو دهه است در ایران وجود دارد و با توجه به اعتبار و منزلت عظیم مارکسیسم - لنینیسم، مروجین خروشچیس ناچارند با احتیاط رفتار کنند. آنها هرگز حرات نمی کنند رسا از خروشچیف و خروشچیس دفاع کنند و شهادت و شرافت آنرا ندارند که مثل کمونیستها مقاصد و اهداف خود را آشکارا اعلام کنند. مروجین خروشچیس از آنجا که خود میدانند خروشچیس نه از لحاظ تفویک و نه از لحاظ تجریمی مطلقا چیزی ندارد که بتواند به خسودی خود و به اعتبار صحت خود مقبول کمونیست ها واقع شود. از اینرو راهی جز این نمی یابند که آن راه مانا خود مارکسیسم - لنینیسم و نه چیزی غیر آن معرفی کنند. این نکته بسیار بر می آید که حزب توده و جناح راست اکثریت «تغیضا از تأثیر رسمی خروشچیس می ترسند و حسرت نمی کنند آشکارا بنام آن دفاع کنند، بلکه در قبال کسانی هم که علنا آنان را منضم خروشچیس می کنند، قادر به دفاع از خود نیستند. آنها مرکز تاکنون یک کلام درباره خروشچیف و

خروجیست نوتنمندان، آنها همواره نگرشهای روزیونیستی گوناگونی از قبیل مائوئیسم، تروئیکسم و غیره را محکوم کرده و می کنند ولی هرگز حتی یک کلمه در هیچ کجا و به هیچ شکل در

رد خروجیست مطلق نوتنمندان. آیا این نصادق است؟! آیا این بدان معنا نیست که آنان خروجیست را روزیونیسم نمی دانند و خودگاملا و در پست آنها قبول دارند؟ ما این سؤال را رسماً در برابر آنها قرار می دهیم و از آنها می خواهیم موضع خود را نسبت به خروجیست روشن کنند و رسماً و کتبا اعلام کنند که کدامیک از تروئیکهای خروجیست را قبول دارند و کدام را قبول ندارند و چرا. ما از آنها می خواهیم رسماً و کتبا سه ایس سؤال پاسخ دهند که علت اجتناب از دفاع رسمی از خروجیست چیست؟

آنها از آنجا که عمیقاً و تا مغز استخوان خروجیست اند، نه این سئوالات پاسخ خواهند داد ولی همین امتناع، خود بهترین پاسخ خواهد بود. از این جهت برای همه مارکسیست-لنینیستها سزار ضروری و روش کهنه است که این سئوالات را با بهترین و سادگی تمام تمام به بیان هواداران آنها سرود و از آنها بخواهد که تشکیلات خود را وادار به حواشی رسمی و کتبی کنند. این کار سزای انبوهی از همین هواداران نیز که دست از حقیقت بسته اند روشنتر خواهد بود.

« مارکسیسم

شریعت جامد، نیست! »

مقاله جناح راست، اکثریت می نویسد: « مارکسیسم شریعت جامد نیست و باید «بیرابه» های آن را « دور انداخت ». این یک سنت رسوا و قدیمی همه اپورتونیستها و روزیونیستهاست که وقتی میخواهند سیاست، خط منی و برنامه و تاکتیک خود را با مافیم بورژوازی دشمنان پرولتاریا انطباق دهند، از انطباقی بدیرو مارکسیسم سربلیمیم داد سخن می دهند. وقتی میخواهند سبیلت خود را در اصول نوجیه کنند مویجه می کنند که « مارکسیسم شریعت جامد نیست! آنها به سبانه، این که مارکسیسم شریعت جامد نیست، میگویند از آن یک چیز «تکی» سازند که در ظرف هر فرصت طلب خائن و پورسویپ فروری پراختی شکل گیرد. این امر کسی را که بخواهد مانع از سیخ مارکسیسم - لنینیسم شود، دکامینیت و « متحجر » و فادد نگرش علمی می نامند!

یک حزب انقلابی همانطور که لنین گفته است به آنچنان ثنوری انقلابی نیاز دارد که نتوانسد انقلابیون را متحد کند، طبقه کارگر را سازمان دهد و مبارزه طبقاتی آنان را سمت کسب قدرت سیاسی و ساختن سوسیالیسم هدایت نماید. لیکن نباید فکر کرد که هر کس از تحریف، تصنیف و سیخ چنین ثنوری ای ممانعت کرد و از خلوص و استحکام آن دفاع نمود، دشمن هر نوع انضاد است. مارکسیسم، مکتب انقاد است، برخسویرد اپورتونیستها و روزیونیستها با انقاد، هیچ عنصر مارکسیستی در خود ندارد و درست بر ضد آن عمل می کند. آنان در حالی که حق انقاد را از اعضا و هواداران تشکیلات خود سلب می کنند، در حالی که این با آن نظریه و منی اجرافی را جسته جسته می پذیرند و انقاد از آنها را کفر به حساب می آورند، آری همین انجوبها به خود حرث می دهند که با اصول عام پارکسیسم - لنینیسم نقادانه و علمی، برخوردار کنند و آنرا « خلاقانه » یا « ویژگی های دوران انطباق » دهند!

رهبری جناح راست « اکثریت » می نویسد:

کسی که روح خلاق مارکسیسم - لنینیسم را درک می کند، می فهمد که مارکسیسم - لنینیسم یک جهان بینی علمی است و درست به دلیل همین خصیصه این قدرت انطباقی سیر تکامل اجتماعی را داراست و همچون سایر رشته های علوم همراه سیر تکامل تاریخی گسترش می یابد و پاسخگوی نیازهای عملی انسان هائی می گردد که سازندگان آگاه و هدفمند زندگی فردا هستند. (۶)

و با این عجلات، رهبری جناح راست « اکثریت » نوجیهی دست زده می کند تا درباره آن مارکسیسم - لنینیسم را بنحوی از اساسی مسخ کند که پاسخگوی مبارزات علمی اش در قبال حکومت ضد خلقی و ضد کارگری جمهوری آلمانی، و بطور کلی حسب منی خروجیستی، را فرشتد غیر سوسیالیستی باشد. انطباقی مارکسیسم - لنینیسم با ویژگی های تاریخی - ملی هر کشور و نیز با ویژگی های دورانهای مختلف، خود، ضروریست مارکسیست - لنینیستی است. اما این انطباق برای کمونیستها یک معنا بیشتر ندارد: تحلیل مبارزه طبقاتی شخص در سطح جهانی و ملی بر پایه قانونمندی های عام مبارزه طبقاتی، جهت درک ویژگی های کنونی که قانونمندی های عام از طریق آنها عمل می کنند. هدف و منظور کمونیستها از انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط متخصی، درک قانونمندی های ویژه این با آن مبارزه طبقاتی جاری و رابطه متقابل آنها در سطح جهان و کشف شیوهها و اشکال مبارزه و رهبری مناسب با این ویژگی هاست جهت هدایت هر چه موفقیت آمیز تر آن به پیش تا کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم در مقیاس ملی و جهانی. کمونیستها بعد از اوان مارکسیسم، انگلیسی و لنینیسم، فقط بر مبنای چنین درکی از انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط متخصی میدانند آنرا گسترش و تکامل دهند و درک منی خلاق و علمی از روح و مضمون اساسی مارکسیسم - لنینیسم داشته باشند.

اما روزیونیستهای تازه « هویت » با فاصله ما نیز همچون تمامی روزیونیستهای کهنه کار، مارکسیسم - لنینیسم را انطباقی می دهند، ولی نه با ملزومات پیشبرد مبارزه طبقاتی بلکه ملزومات منوطف ساختن و تطبیق آن، نه برای گشودن راههای ویژه در پیش پای قانونمندی های عام، بلکه سد کردن راه آن با جعل ویژگی های ساختگی و غیر واقعی، و سرانجام به برای هدایت پرولتاریا در راستای پیوستی، بلکه هدایت آن در راستای سازش با بورژوازی و تسکات انقلاب.

رهبری جناح راست « اکثریت » به نقل از سبک و شیوه حزب زرده، با یک خرواز تعارف متعشر کننده و با رباکاری وصف ناپذیری نتیجه به ریشه مارکسیسم - لنینیسم می زند. از سوزی می گویند: مارکسیسم - لنینیسم، یگانه جهان بینی علمی است و از سوی دیگر، مارکسیسم - لنینیسم، انقلابی را « اصطلاحی غیر علمی » میداند. از سوزی آنرا « یگانه جهان بینی ای که هرگز کهنه نخواهد شد » می نامد و از سوی دیگر ایننادوناکید بر معضله های آنرا « بازگشت به گذشته و « عقب ماندگی » میداند! از روح خلاق مارکسیسم - لنینیسم و از « مضمون اساسی » آموزشهای آن دم می زند و آنرا درست از « روح خلاق » و مضمون اساسی آموزشهایش نهی می سازد. از ضرورت انطباق مارکسیسم - لنینیسم با ویژگی های عصر ما سخن می گویند و در عجل با جعل ویژگی های غیر واقعی برای عصر ما، مارکسیسم - لنینیسم را از سیخ و بن انگار می کنند و همه این تجدید نظر طلبی خباثنکارانه را « تکامل » مارکسیسم - لنینیسم و ناشی از ویژگی های دوران « تصداد می نماید.

« پیرایه » های مارکسیسم - لنینیسم کدامند؟

مقاله جناح راست اکثریت، کمونیستها را به دور ریختن تمام بیرونیهای مارکسیسم - لنینیسم فرا می خواند. می انگاشن بیرویه ها را مشخص کند. اما بی بودن بیرویه در حضور رهبری جناح راست اکثریت چند بیرویهائی را باید تحت عنوان بیرویه از مارکسیسم - لنینیسم دور انداخت. کار سختی نیست، طبعاً هر چیز غیر علمی و غیر واقع را که دیگر با ویژگی های این دوران انطباق ندارد باید دور انداخت. رهبری جناح راست اکثریت، در این وقت و روسیادلو - لوزیک، نعل از همه به سواغ تک اصطلاح غیر علمی می رود.

« مارکسیسم - لنینیسم انقلابی! »

یک اصطلاح غیر علمی!

مقاله « دوران ساز انحلال طلبان می نویسد: « جریک فدائی خلق از همان آغاز با اعتقاد به ضرورت آمیزش ارگانیک اعمال قیام انقلابی با حرکت پیوسته و به عرصه وجود شهادت در آن دوران ما چنین تصدیق کردیم که مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، در اعمال قیام انقلابی پیوسته، تضمین می یابد. و از همین روی خیال می کردیم که این سلاح است که میان ما و « اپورتونیستهای رنگارنگ، مز می کشد و اکنون دریافته ایم که هم آن اصطلاح « مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، یک اصطلاح غیر علمی و خود ساختن بوده است و هم مزبندی بر اساس سلاح. » (۶)

بویسته « حملات بالا ظاهراً یک علامت طنز (۱) بیشتر داشته و ندنی لانتکلیف مانده است که آنرا جلو گذاشت از عبارات خود قرار دهد. آموزش ارگانیک اعمال قیام انقلابی با حرکت پیوسته با اعمال قیام انقلابی پیوسته یا « موزبندی بر اساس سلاح » و سرانجام دریا، مانع از هیچ کدام از اینها عجیب تر و غیر علمی تر از اصطلاح « مارکسیسم - لنینیسم انقلابی » نیستند و از این روی نیز خود را تنها ستار این « اصطلاح » فرسوده است.

از آنجا که مارکسیسم - لنینیسم خود، علم انقلاب است، افزودن صفت « انقلابی » به آن قاعدتاً کاری زاده است. مثل اصطلاح « مائوسنگ حجر الاسود ». اما اگر شنیده ایم که یکی از نکردهای بسیار قدیمی و شناخته شده « سنگ دستیایی به اسم تب » ورود ما لباس سفید به اردوی حرث است، و اگر نخواهیم این حقیقت را کتمان کنیم که در مبارزه طبقاتی نرابی نکرد از جانب دشمنان پرولتاریا برای خود و تحریک در صفوف آن از دبرهای پیکار گرفته شده می بود، نباید انتظار داشته باشیم که حاسوسان بورژوازی و دشمنان پرولتاریا را در لباس مارکسیسم - لنینیسم مضمیم.

لنین بهتر از هر کسی میدانست که اصطلاح « مارکسیسم انقلابی » از لحاظ علمی می خورد است، ولی با ابتغال با ساختن آگاهانهای در گفتهها و نوتنمندی خود همین اصطلاح را کسار می برد و صفت « انقلابی » را بر مارکسیسم افزود، زیرا معتقد بود:

دیاکتیک تاریخ چنان است که پیوستی نشوریک مارکسیسم، دشمنان را و میدارد تا خود را به لباس مارکسیسم درآورد. (۳۵)

شاید افزودن صفت « انقلابی » بر مارکسیسم (و ایضا بر مارکسیسم - لنینیسم) از لحاظ

علمی بی معنی باشد، ولی از لحاظ مبارزه طبقاتی اتفاقاً بسیار هم برعکس و جاست. لنین در تمارق کودکی چپ‌روی ... هم تا کجا بر مبارزه آشنی ناپسندیدو علیه اپورتونیزم مارکسیسم انقلابی را در برابر آن قرار می‌دهد و تنها مارکسیسم انقلابی را بعنوان کمونیزم پس رسمیت می‌بخشد. (۳۱) لنین در جماعت‌گود دعوت به مبارزه برای پیروزی مارکسیسم زیمده می‌کند. (۳۲) او همواره صفت انقلابی و زیمده را برای مرزبندی مارکسیست و استین یا کسی ضروری می‌شمارد که همه چیز را در مارکسیسم تصدیق می‌کند بجز طریق انقلابی مبارزه را. (۳۳) بنیمن معیار کلی وحدت سوسیال دموکراتهای آستانه قرن بیستم که رهبری جناح راست آبرای برای وحدت کمونیست‌ها در جهان موزون و در شرایط ویژه عصر ما معنای عمیق مانده و گفته شد. این میدان چه بوده؟ لنین این معیار را با عبارت "وحدت سازمانی زیر بیق مارکسیسم انقلابی (۳۴) منحصر می‌کند. اما اینکه رهبری جناح راست اکثریت از سونی معیار وحدت سوسیال دموکراسی روس را گفته شده می‌داند و از سوی دیگر مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را یک اصلاح غیر علمی می‌نامد صرفاً یک تصادف است؟ آری! اینجا وقتی از استناد و تأکید سر مبارهای اوائل قرن بیستم سوسیال دموکراسی روس اظهار سخن و عطف ماندگی می‌کنند معاین حاضر است که سوسیال دموکراتهای تحت رهبری لنین خود را هرگز بمعبار "بی‌بسه" انترناسیونالیسم آجانبی محدود نمی‌کردند. بلکه می‌گفتند:

انقلاب و تحریکات سوسیال دموکراسی بین - الکسی ما نوریسیم جنبش انقلابی خود را با جنبش کارگری پیوند دهیم و یک جنبش علیه ناپدید سوسیال دموکراتیک بوجود آوریم. (۳۵) - تأکید آری!

حرا رهبران جناح راست اکثریت می‌گویند مارکسیسم - لنینیسم اصطلاحی غیر علمی است ولی "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" را عصر علمی میدانند؟ روشن است که مسئله بر سر همین حصلت "انقلابی" است و گرنه اغلب پیروهای رسمی بورژوازی (از جمله در همین کشور خودمان آنخاصی چون بوشور و صاها و "احسان نوافی" ها و "هوشنگ نهاوندی" ها و نظایرتان) با مارکسیسم بعنوان "یک علم" در زمینه تحقیقات (!) مجالفتی ندارند ولی از مارکسیسم انقلابی که در آگاهی‌های حرکتگر سیاسی معصوم شده، بلکه در کارخانه‌ها لانس می‌کند و در خیابانها براه می‌افتد، وحشت دارند. در روسیه "دوران سلطه امپریالیسم - مارکسیستهای علمی که نوشته‌ها و مقالات خود را از طریق نشراتی که از حکومت صدخلتی و صد انقلابی نزار احاره" انتشار داشتند منتظر می‌کردند. همانطور که تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی می‌نویسد: از میان تعلیمات مارکس آنها مهمترین صحت را که راجع به انقلاب رولتوری و دیکناتوری بروناریا بوده‌بود می‌انداختند (۳۶) در ایران دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هم این داستان تکرار می‌شود و رهبران جناح راست اکثریت ادعا می‌کنند که مارکسیسم - لنینیسم انقلابی - اولاً چیزی نیست از یک اصطلاح نیست و ثانیاً این اصطلاح غیر علمی است و ثالثاً باید آنرا بعنوان یک "پروپاگاند" مارکسیسم - لنینیسم جدا کرد و دور انداخت. "اگر کسی نیست از این تازه به دوران رسیده‌ها ببرد. حضرات! چرا فقط وقتی بوقت به "آموزشهای لنینیسم آستانه" قرن بیستم می‌رسد باید تعمیر "دوران" می‌افتید ولی در تقلید از رولتورینیت‌های آستانه قرن بیستم این نکته را فراموش می‌کنند؟! رولتورینیت‌هایی نظیر رهبران حزب نشود و جناح راست اکثریت "که معتقدند باید معتقدند

که انترناسیونالیسم رولتوری "مهمترین مسووش مارکسیسم" است (۳۶) و در همین حال مارکسیسم - لنینیسم انقلابی را یک "اصطلاح غیر علمی" می‌نامند نه تنها مارکسیسم - لنینیسم، بلکه انترناسیونالیسم ادعائی خود را نیز از مضمون اساسی و روح آن نمی‌سازند و سبب ویژگی‌های واقعی عصر ما، حیات می‌کنند. آنها مدعی‌اند که میخواهند طبقه کارگر را در برابر بورژوازی و امپریالیسم مسلط "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم رولتوری" صلح کنند. آری، درست است، آنها طبقه کارگر را در برابر دشمنان، صلح می‌کنند، اما با تفکهای که قبلاً حوز و غناب آنها را بیرون کشیده‌اند.

تا اینجا روشن شد نخستین "پروپاگاند" مارکسیسم - لنینیسم باید "دور انداخت" همانا صفت "انقلابی" است. حال باید دید "پروپاگاند" های دیگر کدامند؟ مثلاً است مشهور که می‌گویند در جنگ، از یک توبچی پرسیدند: چرا توپ در تگرزی؟ جواب داد: نه هزارم یک دلیل، دلیل اول اینکه باروت نداشتیم. این اولین "پروپاگاند" ای که مارکسیسم - لنینیسم دور انداخته شده، در حکم همان دلیل اول توبچی ماست و حاشی برای بر سر مودن هزار "پروپاگاند" دیگر باقی نمی‌ماند. لیکن رهبری رولتورینیت جناح راست اکثریت - به همین مارکسیسم لنینیسم "شک و خالی" هم اکتفا نمی‌کند و اصرار دارد که باید مبارهای مرزبندی آبرای و انترناسیونالیسم انقلابی آستانه قرن بیستم نیز دور ریخت. بسیار خوب بنیمن این مبارها کدام بوده‌اند و لنین با چه معیارهایی با انترناسیونالیسم انقلابی آستانه قرن بیستم مرزبندی کرده است؟

معیارهای لنین در مرزبندی با آرتوریزم چه بوده‌اند؟

گفتیم که ترویج خروچفیم بدون تمام خروچف و در فضای آکنده از عشق رولتوری به مارکسیسم - لنینیسم، و نیز کومیسوسی از خروچفیم، راهی جز این ندارد که به لباس مارکسیسم - لنینیسم درآید. درست مثل گرگی که برای خوردن دشتگر کلاه فرمی، به لباس سادر بزرگ درآید. (۳۷) و درست همچنان سکی‌کابین مادر بزرگ تلابی عدم شباهت چهره‌اش را به مادر بزرگ واقعی ناشی از بسیاری قلمداد می‌کرد و کوه را می‌فریفت، خروچفیم نیز عدم شباهت‌نامه مارکسیسم - لنینیسم، ناشی از "انطواق خلاق آن با ویژگی‌های دوران قلمداد می‌کند. مقاله "جناح راست اکثریت" ابتدا از عدم انطواق "مبارهای مرزبندی سوسیال دموکراسی آستانه قرن بیستم روسیه با ناردیسم و انترناسیونالیسم انقلابی" با "ویژگی‌های عصر ما" سخن می‌گوید و (می‌تواند از این معیارها نام ببرد و آنها را منحصر کند و علت عدم تطابقشان را ذکر کند). از اینکه سازمان فدائی با تکیه و استناد بر آثار لنین در رد ناردیسم و انترناسیونالیسم انقلابی به مرزبندی با شی چریکی پرداخته است اظهار ندانمست و "زودیک" به یک قرن عقب‌ماندگی می‌کند! نسا اینجا ظاهر قضیه چنین است که عدم انطواق معیارهای لنینی با ویژگی‌های عصر ما، مصادف نه مرزبندی با شی چریکی و انترناسیونالیسم است، اما وقتی به آخر مقاله می‌رسیم متوجه می‌شویم که "عدم انطواق" با پوشیده‌ترین شکلی، نرم نرمک و بی‌آنکه محسوس گردد از حدوده "شی چریکی و انترناسیونالیسم خارج شده و همه عرصه‌های سیاسی - ایدئولوژیک و تمامی معیارهای مارکسیست - لنینیستی قیل و بعد از آستانه" قرن بیستم را در

ریمینه بود است از ایدئولوژی، سرمایه و تاکتیک وحدت، انترناسیونالیسم، مبارزه طبقاتی ملی، مرزبندی و مبارزه ایدئولوژیک و ... دور می‌گردد. معنی معیارهای عامی را که اصول مارکسیسم - لنینیسم‌اند و از این دوران بآن دوران، تعمیر می‌کنند.

از همان حدوده معیارهای مرزبندی سوسیال دموکراسی آستانه قرن بیستم روسیه با ناردیسم و سوسیال رولتورینیزم به مسئله نگاه کنیم - مقاله جناح راست اکثریت از آن رو لنین چون وظایف سوسیال دموکرات‌های روس - جماعت کرد، "سوفهروائی در سوسیال دموکراسی روس و انترناسیونالیسم انقلابی" مشخصاً نام می‌برد و می‌گوید: تاکیدات مکرر و فراوان "و استناد معاین آثار در رد شی چریکی نشان میدهد که هدف مشخص بنیمنیترین نیروهای سازمان از ترویج این آثار - مشخصاً آن بوده است که شی چریکی را در میان نیروهای سازمان به مبارزه آموزشی لنینیسم از پای در آورند. بنابراین وجوه انطواق مضمون اساسی آن آثار را در عصر کومنی در یابند. (۳۸)

(یعنی: به اینکه خود لنینیسم را از پای در آورند.) ما از این حضوات می‌پرسیم آیا بالاخره مضمون اساسی آن آثار را دریافته‌اند؟ لطفاً دریافت خود را منتشر کنند و توضیح دهند که انطواق مضمون اساسی آن آثار را در عصر کومنی چگونه دریافته‌اند؟ مقاله جناح راست اکثریت "کلی گاند هدر داده است تا بگوید که "نظریه‌هایی که جایگزین دیدگاه شی چریکی شدند" گفته گشتند، اما هیچ لزومی ندیده‌اند که ذهن مردم را در شمال این نظریه‌ها روس کند و بقیه بگوید این نظریه‌ها مشخصاً کدام هستند و خودشان در حال حاضر به کدام نظریه‌های لنین دست یافته‌اند؟!

اما هر کسی که فقط همان آثار نامرده" لنین را خوانده باشد نمیتواند منظور رهبری جناح راست اکثریت را از نظریه‌هایی که جایگزین دیدگاه - ههای شی چریکی شدند و این رهبری همان نظریه‌ها را قابل انطواق با "عصر کومنی" می‌داند، بخوبی دریابد - نظریه‌هایی که لنینیسم "آستانه قرن بیستم" آنها را معیار مرزبندی با ناردیسم و سوسیال رولتورینیزم قرار داد.

رویس این نظریه‌ها و معیارها چنین است:
 ۱- تاریخ را نودهما می‌سازند. تاریخ حواسع طبقاتی در جریان مبارزه طبقاتی شکل می‌گیرد - هیچ نیرویی نمی‌تواند نقش تاریخ ساز مبارزه طبقاتی را وگالتا بدهد گیرد - "مبارزه" طبقاتی تنها از طریق عبور از انقلاب به سر می‌رسد - "طبقه کارگر تنها طبقه" نا به آخر همگیر و انقلابی است - "انقلاب توده‌ها تنها تحت رهبری و سازمان دیکناتوری بروناریا میتواند به پیروزی قطعی برسد - "کمیت تلیل طبقه کارگر نمیتواند مانع سرکردگی او بر توده‌ها باشد - "طبقه کارگر تنها از طریق انحصار با تنه‌دین طبیعی بود و سرکردگی بران میتواند به انقلاب را به پیش ببرد - "طبقه کارگر باید سه وجدان طبقاتی دست یافته و دریک سازمان سیاسی واحد، منضبط و انقلابی متشکل شود - "حزب رهبری کننده" طبقه کارگر ضمن پیوند گسترده و عمیق با توده‌ها و رهبری مبارزات دموکراتیک آنان، یک لحظه نباید هدف اساسی یعنی سوسیالیسم را از نظر دور دارد - "مبارزه و انقلاب دموکراتیک حلقهات انقلاب مداوم باشد - "حزب طبقه کارگر باید سیاست مستقل و صف مستقل بروناریا را اصل اساسی کار خود قرار دهد - "حزب طبقه کارگر باید دهقانان و خردموروزاری را به سطح بروناریا و انقلابی ارتقا دهد و هرگز بروناریا را به سطح آنان نینزل دهد - "حزب طبقه کارگر

ناید کمک کند تا بولوتاریا دوستان و دشمنان خود را در سطح ملی و جهانی مدرستی بسازد و خط فاصل روشنی بین خود و آنان ترسیم نماید - w بولوتاریا باید نه تنها سوسیالیسم بولوتوری تعلق داشته، وظائف ملی خود را با وظائف سوسیالیستی خود انطباق دهد...

اینجا هستند اهم معیارهای مرزبندی سوسیال-دموکراسی آستانه قرن بیستم با آوانتوریزم انقلابی، رهبری جناح راست اکثریت می گوید... آنچه از نظر شوربیک جایگزین دیدگاههای مافکر بر مبنای منحنی مسلمانانه گردید بد کونه ای دکماتیک بر همان مرزبندی هائیکسی استوار بود که سوسیال دموکراسی آستانه قرن بیستم روسیه بر اساس ویژگی های آن عصر بنا جریان های نارتونیک و سوسیال رولوتیونیستی ترسیم کرده بود. و چون یک سکریم عبور از آوانتوریزم انقلابی به سوسیال دموکراسی آستانه قرن بیستم گامی عظیم به پیش و در عین حال نشانگر نزدیک به یک قرن عقب ماندگی و بیگانگی سر در دنیاهای دیگر بود که حاصلت اساسی آن را سلطه امپریالیسم تعیین می کرد. (۶)

آیا اساس معیارهای مرزبندی لنینیزم با آوانتوریزم بسم انقلابی منحنی روسیه یا منحنی آستانه قرن بیستم بوده اند و در زمان و مکان دیگر صحت خود را از دست می دهند؟ آیا آنگونه که رهبری جناح راست اکثریت ادعا می کند این معیارها فقط در دوران سلطه امپریالیسم

صحت دارند؟ اینها تا نوسندنی عام و جهانگشمول مبارزه طبقاتی در آموزشهای مارکس هستند که نه بر مبنای دوران سلطه امپریالیسم با خطوط کلی امپریالیسم، بلکه بر مبنای مبارزه طبقاتی کار و سرمایه و منطق با ماتریالیسم تاریخی بدون سده و سوسیالیسم علمی نام گرفته اند. رویزیونیست های ما مرزبندی ما مبنی چریکی را بهانه فرار داده، چنین وانمود می کنند که گویا لنین فقط بر مبنای ویژگی های روسیه عصر سلطه امپریالیسم با آوانتوریزم مرزبندی میکرد است و با این منطقی عمده، آموزشهای عام و جهانگشمول مارکس و انگلس را در مورد مبارزه طبقاتی بولوتاریا به روسیه و دوران سلطه امپریالیسم محدود می کنند و با سیری شدن این دوران، دوران مارکسیسم - لنینیزم را سیری شده اعلام میکنند. و همه این تحریفات شهادتانه و گمشاخانه را تحت عنوان ضرورت انطباق خلق مارکسیسم - لنینیزم با شرایط ویژه عصر ما انجام میدهند. آنچه را بعنوان رئوس معیارهای سوسیال - دموکراسی آستانه قرن بیستم روسیه فوق بنظر مختصر ولی ناقص ترسیم کردیم، اگر بخواهیم با هم ترکیب کنیم، آنچه بدست می آید وظائف یک حزب سوسیال دمکرات است. ما نیستیم هدف کمونیست ها را چنین بیان می کند:

تبدیل پروتورها به یک طبقه، سرنگونی سلطه بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط بولوتاریا. (۳۸)

لنین درست در رابطه با همین هدف تعیین شده در مانیفست و با سوسنق قرار دادن آن می نویسد: "تئوری مارکس... وظیفه مهم یک حزب سوسیالیستی انقلابی را روشن ساخته است: نه برنامهای برای تغییر شکل جامعه استخراج کردن، نه برای سرمایه داران و نوکرانشان درباره سپردن وضع کارگران موعظه کردن، نه در حفا تباکی کردن، بلکه مبارزه طبقاتی بولوتاریا را سازمان دادن و این مبارزه را که هدف نهایی آن کسب قدرت سیاسی توسط بولوتاریا و سازماندهی یک جامعه سوسیالیستی است، رهبری کردن" (۳۹).

ما متقدیم عرصه اصلی مبارزه تئوریستیک کمونیست های ایران در جنبش طبقه کارگر و در لحظه کمونی مبارزهای است در راه عزیمت کردن مبارزه طبقاتی واقعا موجود و منطبق با مبارزهای است در راه اناناعه تئوریهای مارکسیست -

لنینیستی مربوط به مسائل انقلاب و سوسیالیسم در مقیاس ملی و در پیوند با حاکمیت جهانی منحنی مبارزهای است در راه ارتقا آگاهی انقلابی کارگران تبدیل آمار به یک طبقه، مبارزهای است در راه شکل طبقه کارگر در یک حزب مستقل سیاسی و رزمنده و مبارزهای است در راستای هژمونیک بولوتاریا در جنبش خلق... ما متقدیم که انگار با ظفره رفتن در عمل از این وظائف اساسی و عاجل و در عین حال سخن گفتن از وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران هدایا کوهی محلی است، بدین پیوند سوسیالیسم علمی ما مبارزات خود بخودی طبقه کارگر و بدون ارتقا این مبارزه به سطح سیاسی و طبقاتی، بخش گفتن از پیوند مبارزه طبقاتی کارگران ایران با مبارزه طبقاتی در مقیاس جهانی و با انقلاب در مقیاس جهانی، حرفی گویا میکنند؛ اینها با فرضیهی است که وظیفهای جز آتش سانی مبارزه طبقاتی بولوتاریا و جنبش انقلابی نوده ها برای خود نمی شناسد، و در همین جناح راست اکثریت خود را بعنوان مومنه های سپهیک چنین موجوداتی معرفی می کنند، وقتیکه میگویند: "عرصه اصلی مبارزه تئوریستیک کمونیست ها در جنبش انقلابی خلق در لحظه کمونیست مبارزهای است در راه معرفی سوسیالیسم واقعا موجود و دستاوردهای آن، مبارزهای است در راه اناناعه تئوریهای مربوط به مسائل انقلاب و سوسیالیسم در مقیاس جهانی، مبارزهای است در راه ارتقا روحیه و پیوندهای انترناسیونالیستی رزمندگان کمونیست، مبارزهای است در راه ارتقا و طرد گرایش های رویزیونیستی و دکماتیک و مقدم بر همه طرد و تکت کامل تاملات سکتاریستی و انتساب طلنی گسروید گزایانه که دیکتا انگاری است از وجهیات تاسیونالیستی که هر دو در مین مارکسیست های عمیق دارند." (۶)

گویا تنها چیزی که در این میز و سوم ریشه های عمیق ندارد، همانا مبارزه طبقاتی است! ما به هواداران جناح راست اکثریت توصیه می کنیم همین بهانات دربار "عرصه اصلی مبارزه تئوریستیک را با وسع ترین سکتاریکتی و بخش کنند و بویژه آنها را میان کارگران سرمد و به آنها توضیح دهند که انحلال طلبان برای جنبش انقلابی خلق در لحظه کمونیست چه وظیفه تئوریستی برای خود تعیین کرده است. ایس بهترین مدرکی است که رهبری جناح راست اکثریت برای اوزبایی سقوط همه جانبه خود بدست داده است، این بهترین وسیله است برای مبارزه در راه افشا و طرد رویزیونیسم. عرصه اصلی مبارزه تئوریستیک برای کمونیست ها (و نه الزاما فقط برای آنان) در رابطه عرصه اصلی مبارزه طبقاتی منحنی می شود، اما آیا از کسانی که مبارزه طبقاتی برای آنان معنائی ندارد و عرصه اصلی مارکسیسم - لنینیزم را انترناسیونالیسم فلنداد می کنند میتوان توقع داشت که عرصه اصلی مبارزه تئوریستیک خود را از مبارزه طبقاتی واقعا موجود استخراج و مشخص کنند؟ نه، طبیعی است که آنها در این زمینه معظ به مقیاسات تاریخی - جهانی بچسبند و با حلقه حلوا کردن دربار "سوسیالیسم واقعا موجود" دهان بولوتاریای ایران را شیرین کنند. چنینی است نتیجه عملی برداشت عجیب این اعوجوبها از دوران کمونیستهای آلمان هم بعد از انقلاب سوسیالیستی اکثر در روسیه چنین برداشتی از دوران داشتند - البته از موضع چپ که خیلی شرافتمندانه تر از برداشت راست و خیانکارانه رویزیونیست های ما بود.

حب های آنان اسکاال مبارزه پارلمانی را بدین لحاظ که از نظر تاریخی - جهانی دیگر دور است کدشعاست، ناطقا به رد می گردید، لنین با یکی به آنان داد که برای کسانی که کارشان از گزار نگذشته است، می تواند بسیار آموزنده و روشنگر باشد، لنین نوشت:

"این گفته با بردعانی خنده آوری بیان شده و یاد دهنی آن عجیب است. بارگشت به پارلمانتاریسم، تا بد در آلمان دیگر جنبه شوری وجود دارد، مثل اینکه نه پس در این صورت چگونه می توان از بارگشت سخن گفت؟ مگر این یک عبارت بوج نیست آهارام - تاریم از لحاظ تاریخی کینه شدت است، این مطلب از نقطه نظر تلیفات صحیح است. ولی همه کس میدانند که از این امر تا غلبه عملی بر آن هنوز خیلی راه است. سرمایه - داری را از دهها سال پیش از این ممکن بود با حق گامی هم ممکن بود از لحاظ تاریخی کینه شده، اعلام نمود، ولی این امر به چه نژوم مبارزه سبار طولانی و سبار سخت را بر زمین سرمایه داری متغی می سازد. اینکه پارلمانتاریسم از لحاظ تاریخی کینه شده است، مفهوم جهانی است تاریخی است پس

عصر پارلمانتاریسم بورژوازی سیری شده و عصر دیکتاتوری بولوتاریا آغاز گردیده است.

در این امر تردیدی نیست، ولی مقیاس جهانی - تاریخی، دهها سال را در نظر می گیرد. ده - بیست سال زودتر یا دیرتر از نقطه نظر مقیاس جهانی - تاریخی تفاوتی ندارد و از نظر تاریخ جهانی موضوع ناچیزی است که حتی به طور تقریب هم نمیتوان آن را به حساب آورد و به همین جهت استاد به مقیاس جهانی - تاریخی در مورد مسئله سیاست عملی فاحش - ترین خطای تئوریست است." (۴۰)

بمبارج این نوشته لنین توجه کنید: آ آوریل - مه سال ۱۹۲۰، یعنی دو سال و نیم پس از آعمار عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بسیار خوب اما این آموزش و این معیار لنین منطبق به آغاز قرن بیستم و مربوط به اوضاعی است که مشخصه آنرا سلطه امپریالیسم تعیین می کرد؟ آیا رویزیونیستهای "دوران زده" ما این معیار نگرش به عصر را منطبق با ویژگی های عصر ما می دانند یا نه؟ فرض کنیم معیارهای آستانه قرن بیستم لنین ما عصر ما انطباق ندارند، سبار خوب، اما معیاری که لنین در سطور اخیر بدست داده هم از نظر تاریخ آن و هم از نظر ضمون، به دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم مربوط است، در این که حرفی نیست، حال آنرا در رابطه با معیارهای رویزیونیست های وطنی خودمان که نویسر دوران را آورده اند مقیاس قرار دهیم.

ما به تفصیل بستان دادیم که رهبری جناح راست اکثریت در مقاله خود اراع معیارهای هویت وحدت کمونیستی، در همه زمینهها و در تمام استدلالهای خود صرفا و صرفا بر مقیاسات تاریخی - جهانی و مقیاسات نظری (تجربی باید ها) تکیه داشته ولی در هیچ موردی

زمینه های عمیق و ستر مادی محیی را که هر حقیقت تاریخی - جهانی در آن ظرفیت آن واقعیت می یابد، محاسب نیاورده است. لنین درست بر همین خطای متدیک کمونیستهای حب آلمان انگشت می گذارد. اینکه عصر سوسیالیسم آغاز شده است آیا بدین معنی است که در آلمان هم حکومت سوسیالیستی برقرار شده؟ اگر نه پس اعتقاد به این عصر بهیچوجه لزوم مبارزه سبار طولانی و سبار سخت را بر زمین

(تا نکند لنین) سرمایه داری متغی نمی سازد. هرکس همچون رویزیونیست های ما این نکته را که جوهر دیالکتیکی دوران است نفی کرده

باشد. هیچ چیز از مسئله دوران نفیسمد است. مسئله دوران از لحاظ فلسفی، مسئله گذار از حاضر به نام است. این گذار، گذار تدریجی است یعنی تبدیل خاص به عام از گذارش کسی تصور می‌کند. برای مثال، میدانیم که آغاز عصر انسان با آغاز ابزارسازی بودفاست، اما مصحح است تصور کنیم که همه، مضمونهای انسانیزیت در یک لحظه واحد و با به صدا درآمدن صوت داور، کار ابزارسازی را شروع کرده‌اند؛ عصر انسان از لحاظی آغاز شده که دیگر از این موجودات برای نخستین بار (نه درحسب تصادف، بلکه درنتیجه سبب شدن تجربه حسی تطبیهای مفاد در وجود او، به آگاهی) سنگی را جویباری به قصد ایجاد نیرو یا برودگی در آن، شکسته یا نیز کرده‌است. تجربه حسی موجودات انسانیزیت معانی میدهد که باید با آگاهی تبدیل شود. در این شرایط، آگاهی یک امکان بالقوه برای همه، این موجودات است که با فراهم شدن شرایط کافی، به واقعیت تبدیل می‌گردد. اما این شرایط ابتدا در یک فرد به‌کافی می‌رسد. با تبدیل یک راس میمون به یک نر انسان، امکان واقعی برای گذار میمون انسانیزیت به انسان بطور کلی فراهم شده است. معنی در واقع آغاز یک عصر، جز فراهم شدن معینی شرایط برای گذار کیفی یک نسوع به نوع دیگر معنایی ندارد. لیکن "نوع آزاد" و افراد تکمیل شده و کیفیت جدید، نسبت به نامی "نوع" هنوز یک کیفیت خاص است. کیفیت خاص همواره در فرد ظاهر می‌شود و سپس در انتقال از فردی به فرد دیگر، از نسلی به نسل دیگر و از جانی به جانی دیگر، بتدریج عمومیت می‌یابد. یعنی خاص به عام تبدیل می‌شود. مثالهای بسیاری در این زمینه میتوان زد. عصر انقلابات موروثی و عصر دموکراسی موروثی در کشورهای واحدی آغاز شده. بتدریج در کشورهای دیگر گسترش و عمومیت یافتند، ولی با این حال کشورها و ملل متعددی بوده‌اند و هستند که هنوز از نفوذالیم نرسیده یا کمترین رنگی از دموکراسی موروثی ندیده‌اند.

آغاز ما فراز عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هرچه باشد عصر گذار است و گذار هر چند گذاری کیفی باشد، گذاری تدریجی است، گذار خاص به عام است. این گذار را در مقیاس تاریخ معاصر، جوان یک جنبش دانت ولی همیسن جنبش تاریخی، در مقیاس سیاسی باید از یک یک کشورها بشدرد. بدون فراهم شدن شرایط لازم و کافی در نرون هر یک از افراد، احزاب و احصاء، کیفیت خاص نمیتواند در آنها ظاهر شود و خاص نمیتواند به عام گذر کند. از اینروست که لنین به کمونیست‌های "چپ" آلمان تذکر می‌دهد که از بارلمان‌تاریسم کینه‌شده از لحاظ تاریخی، "ناعله علی" (تاکید لنین) سر آن هنوز خیلی راه‌است. و به همین دلیل است که او قبول عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را (با نفول روبریو- نسبت‌های ما، سوسیالیسم واقعا موجود" را) به معنای وجود سوسیالیسم در آلمان نمی‌کشد و معتقد است برای آنکه آلمان بتواند در عصری که از لحاظ تاریخی امکان گذار به سوسیالیسم در آن فراهم شده، به سوسیالیسم گذار کند، باید از لحاظ سیاسی دست به یک " مبارزه بسیار طولانی و بسیار سخت نوزمین سرمایه‌داری واقعا موجود در آلمان بزند. وکتشی لنین از ده- بیست سال زودتر یا دیرتر سخن میگوید در واقع بخلاف زمان اشاره دارد که جنبش تاریخی بعد تدریجی خود را در آن می‌یابد و به پروسه زمانسندی اشاره می‌کند که خاص، در بستران به عام تبدیل می‌شود.

وجه مشترک روبریوینیست‌های ما و "چپ‌های آلمان در مند غیر دیالکتیکی نگرش آنها به دوران است. آنها نسبت به دوران را به کشورهای جداگانه، نسبت آنها به باز به درختان می‌دانند. یعنی یک پدیده خارجی، یک عامل فیزی موروثی بیرونی مثل باران که در یک چشم بهم زدن لانه مورچه‌ها

را بر می‌کند. آنها توجه نمی‌کنند که دوران یک نظام تاریخی - اجتماعی، چیزی میمون مستقل از حرکت فایونید جوامع بشری نیست. دوران چیزی مثل شب و روز نیست که با رفت و آمدش سیاهی و روشنایی را به یکسان و از بالا برهمه‌جیز گسترند. منظور از دوران، دوران یک نظام اجتماعی معینی است که در تکامل دیوینی و فایونید جوامع بشری توکین پیدا می‌کند و با طر ناموزنی این تکامل در کشورهای مختلف، در مستندترین آنها آغاز می‌شود. و بر حسب آنکه کدامیک از کشورهای دیگر در چه دنی آمادگی لازم و کافی دیوینی برای پذیرش این نظام نوین را پیدا کنند، بتدریج و به نوبت (تک تک یا گاه دسته دسته) این گذار تاریخی را در ستر گذار سیاسی - اجتماعی هر کشور جداگانه، تحفیس می‌بخشد.

دوران اگر چه به خودی خود چیزی بیرونی نسبت به کل جامعه بشری و غیرمطوور نیست به جامعه‌ای که فرماسیون جدید در آن ظاهر شده است نیست، اما پیدائی جامعه یا جوامعی که جنبش فطیعت و تحقق دوران جدیدند، نسبت به جوامعی که عقب‌تر فرماسیون جدیدند، یک پدیده خارجی، یک عامل خارجی است. این عامل خارجی بدون تردید شروع به تاثیر گذاری مستقیم یا غیر مستقیم در دیگر جوامعی می‌کند لیکن عمق و دامنه این تاثیر همواره توسط مجموعه شرایط حاکم بر هر جامعه‌ای که تحت این تاثیر قرار می‌گیرد، مشروط می‌گردد و زیاد مانند دیگر این تاثیر خارجی به هر اندازه که زیاد باشد نمیتواند به خودی خود

دبا لکنیک تا ریح چنان است که بیروزی شوریک ما رکسیم، دشمنان نثر را و میدا ردنا خود را به لبیا س مارکسیم در آورد.

(لنین)

عامل تعیین کننده محسوب گردد. فرماسیون جدید از طرق مستقیم یا غیر مستقیم در حرکت جوامع عقب‌مانده‌تر در راستای دوران نوین، شتاب ایجاد می‌کند و حتی فرماسیون جدید امکان‌کلی در دور زدن فرماسیون‌های میانی را برای آنها فراهم می‌کند. لیکن "دوران" (معنای یک پدیده، مرموز متافیزیکی)، یا حتی کشورهای که نجسم دوران اند ما بهترین تاثیر گذاری خود نسبت نمی‌توانند جایگزین دینامیسم دروسی جوامع دیگر باشند و این یک اصل اساسی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است که درجه و کیفیت تاثیر پذیری، نهایتا با ویژگی‌های دروسی و شرایط خاص طرف تاثیر پذیر مشروط می‌گردد. و دقیقا به همین دلیل است که دوران سرمایه‌داری آغار می‌شود. بغاوح رونق و گسترش خود می‌رسد و سپس در سواشپ تلاشی و گنبدگی می‌افتد، اما بسیاری کشورها و ملل از تا، نیز آن بر می‌مانند و ما اینک در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم شاهد کشورها و ملل متعددی با نظامهای سرمایه‌داری، فئودالی و عشیرتی - قبیله‌ای هستیم.

وجه اشتراک این روبریوینیست‌ها با "چپ‌های آلمان در رابطه با دوران" آنست که آلمانی‌ها اختلاف و سازش را در این دوران کینه شده اعلام می‌کردند و روبریوینیست‌های ما مبارزه را، بیسن تفاوت رده از کجاست تا به‌کافی وفتی از دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم سخن می‌گوئیم، فقط به مقیاس تاریخی - جهانی اشاره داریم یعنی امکان چنین گذاری در تاریخ جهان بوجود آمده‌است. به بیان دیگر یعنی شرایط تاریخی لازم برای گذار کشورهای گوناگون فراهم آمده‌است، اما این بهیچوجه معنای شرایط لازم و کافی برای گذار هر کشور نیست، زیسرا

جهان از کشورها و ملل بی‌مغایس شکل می‌یابد و تاریخ جهانی سیر با شرایط تاریخی مشخص هر یک از آنها معنای یکسانی ندارد. اگر دوران - به معنای فراهم بودن شرایط لازم تاریخی - جهانی برای گذار است، شرط کافی برای این گذار در گرو شرایط تاریخی مشخص هر جامعه، مشخص است. از اینرو باید رابطه و در عین حال تفاوت میان مقیاس تاریخی - جهانی و مقیاس سیاسی - ملی را بدین درک کرد و آنرا در عین هم و منطبق برهم گرفت. به همین خاطر است که لنین می‌گوید: "استناد به مقیاس جهانی - تاریخی در مورد مسئله سیاست عملی فاحش‌ترین خطای تاریخی است. اکثریت اما ما می‌بینیم که رهبری جناح راست اکثریت ارتکاب به همین فاحش‌ترین خطای تاریخی را به عنوان "عرشه اصلی مبارزه" شوریک خود تعیین می‌کند. یعنی قصد دارد گذار ایران را از سرمایه - داری به سوسیالیسم، از طریق "عرفی سوسیالیسم واقعا موجود و دستاوردهای آن عملی سازد. روبریوینیست‌های خروشنجی میانسان هرچه باشد، عملا شرایط تاریخی مشخص هر جامعه مشخصا در رابطه با دوران نمی‌کنند یا معارصت‌صمیم‌تر آنچه را در مقیاس تاریخی - جهانی درست است به مقیاس سیاسی - ملی تعمیم می‌دهند. نتیجتا این حکم درست را که نظام سوسیالیستی به عامل تعیین کننده" تکامل جامعه‌سنوی تبدیل شده است (یعنی در یک مقیاس تاریخی - جهانی)، چنین نظیر می‌کنند که گویا "سوسیالیسم واقعا موجود" به عامل تعیین کننده" شرایط دروسی هر جامعه" مشخص تبدیل شده است. یعنی با پیدائسی سوسیالیسم واقعا موجود، این دیگر به مسأزه طبیعتی - سیاسی هر کشور در مقیاس ملی، بلکه جادیه" معناتپسی سوسیالیسم واقعا موجود است که آنها را بطور تقدیر آمیزی به سوسیالیسم گذر خواهد داد. روبریوینیست‌ها فراهم بودن شرایط تاریخی - جهانی (دوران) یعنی فراهم بودن شرایط عمیق تاریخی گذار به سوسیالیسم را وسیله قرار داده می‌گویند مسئله تنها سیر فراهم کردن شرایط دهنی است و آنرا هم در معرفتی سوسیالیسم واقعا موجود خلاصه می‌کنند! آنها در واقع منطقی می‌کنند. فراهم بودن شرایط تاریخی - جهانی (دوران) تنها با معرفتی سوسیالیسم واقعا موجود، به شرایط لازم و کافی جهت گذار این یا آن کشور به سوسیالیسم تبدیل نمی‌شود. این انکار ماتریالیسم تاریخی و مبارزه طبقاتی است.

در حقیقت، سوسیالیسم واقعا موجود بسیاری روبریوینیست‌های خروشنجی معنای تعیین کننده" شرایط مساعد خارجی نسبت به عوامل دروسی و مبارزه طبقاتی در کشورهای گوناگون است و با پیدائی سوسیالیسم واقعا موجود، محرک بیرونی، های دینامیسم حرکت جوامع مختلف را گرفته است.

با عریضت از چنین تفسیری از "دوران" و سوسیالیسم واقعا موجود، میتوان یک سیستم فکری کامل و در عین حال کاملا متافیزیکی ساخت کرد که در آن اثری از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به چشم نیخورد. سیستمی که به بهانه "ویژگی‌های دوران" روند واقعی و تأیونندبهای عام حرکت و تکامل جامعه را یکی خود اکتفا قرار میدهد.

مارکس در نقد برنامه گونا دید خود را از جایگاه ملی مبارزه پرولتاریا بعروشی بیان می‌کند. بدین معنی است که طبقه کارگر بمحض سوز سارزه، باید قبل از هر چیز در کشور خود که جایگاه اصلی مبارزه است، بخواهد یک طبقه سازمان یابد. بنا به گفته، ماتنیست از آنجائی که مبارزه این طبقه در شکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است، سازماندهی طبقه" کارگر نیز در سطحی ملی صورت پذیرد. (۶۱) ویژگی اساسی دوران معاصر برای روبریوینیست - های معاصر این است که همه مقولات گذار سه

نظام سیاسی و اجتماعی روسیه - (۲۴) / همه سوسیالیست‌ها در روسیه باید سوسیال دموکرات شوند - (۲۵)

رویزبویست‌های ما این معیارها و این آموزش‌های لنین را منطبق بر روسیه آغازین بیستم و در نتیجه کهنه شده می‌دانند زیرا به اعتقاد آنها ویژگی‌های عصر ما آن اطلاق ندارد. در این معیارها و آموزش‌ها ما آن اطلاق بخاطر شرایطی که طبقه کارگر ما از دیگر طبقه‌ها جداست و این طبقه به خودی خود یک نظام اقتصادی را تشکیل می‌دهد. سوسیالیسم واقعاً موجود - افتاده است. دیگر از وجه سوسیالیستی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در سطح ملی سخن نمی‌تواند در این مورد - بازگشت به تبلیغ و ترویج این ایده‌های سوسیالیستی در این عصر معنای جزئی نداشته باشد. سوسیالیسم واقعی - در این عصر معنای جزئی نداشته است. در این عصر معنای جزئی نداشته است. در این عصر معنای جزئی نداشته است.

و البته این شعار را حائیکه وظایف سوسیالیستی را از میان برداشته است مضمون اساسی و روح لیبمیز را حفظ کرده ولی در زمینه وظایف دموکراتیک حای سو تفاهم و اختلاط آن با ایده‌های کهنه لنین وجود دارد. برای رفع امکان چنین سو تفاهمی لازم به ذکر است که چون یکی از ویژگی‌های عصر ما این است که پانفشاری و درخواست‌های دموکراتیک بهانه دست حکومت‌های بورژوازی دموکرات و خودمیزواری دموکرات داده و آنها را به دامن امپریالیسم سوق می‌دهند. لذا مبارزه دموکراتیک یعنی مبارزه برای آزادی سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان آزادبیم‌های اجتماعی و بدنی و غیره، بنا به موقعیت خاص تاکتیکی، چیزی به حساب آمده و کسانی را که برای دموکراسی مبارزه می‌کنند به ضدستان امپریالیسم تبدیل می‌کنند.

از اینرو برای مریدانی کامل با تعالی جلوه‌های اپورتونیسم و رویزبویست - روشن کردن این نکته ضرورت دارد که نظر به ویژگی‌های عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، احزاب سوسیال دموکرات پس از آنکه به احزاب صرفاً دموکرات تبدیل شدند در رابطه با دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک وظایف سیاسی سنگینی برعهده دارند. آنها باید سحر وسیله و به هر شکل ممکن، لزوم آزادی‌های دموکراتیک و سیاسی کارگران و زحمتکشان را برای شکوفائی استکار و خلافت آنها در مبارزه ضد امپریالیستی استکار کرده و حتی آنرا مانع مبارزه ضد امپریالیستی معرفی کنند و به هر نحو و به هر روشی که توانشان اجازه میدهد، سر استمداد، سرکوب، خفقان، سیاست‌های سربرشته‌شده حکومت در مقابل کارگران و زحمتکشان برده بکنند. و اگر افشاح ماهیت ضد دموکراتیک حکومت چنان آشکار بود که ما هیچ وسیله‌ای امکان برده‌بوسی‌اش نبود. این سیاست‌های ضد شهری دوران برده‌داری را به عوامل ناشناس و عناصر غیر مسئول و به اشباح منتسب کنند و هر کس را که دست یافتنی ماهیت ضد دموکراتیک حکومت زد. "لیبرال" و "وایسته بریزیم" سابق و امپریالیسم معرفی کنند. مابین ترمیم دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برای احزاب سوسیال دموکراتیک به وظایف دموکراتیک (بعضی خیانت به دموکراسی کارگران و زحمتکشان) است. چنین است وجه دیگری از "انطباق خصلاتی مارکسیسم - لنینیسم" ما. ویژگی‌های عصر ما مگر رویزبویست‌های ما از برینستین چه کسب دارند؟ و فریستم؟ استدلالات نویسنده منطبقاً با

طریق یک کار موفقی، این وظیفه قابل اجرا نیست (۲۴) / رویزبویست‌های ما می‌گویند دیگر در ایس دوران، سازی بهنجین حوزی با جنس و طائفی نیست زیرا که اساساً اجرای خود این وظایف دیگر موردی ندارد.

پلنوم در استانه قریب بیستم در چار زد و برای ادامه فعالیت ایدئولوژیک سازمان، بحث حول محورهای را در دستور قرار داد که نفس شکل‌گیری اکثریت مبین حل آنها بود. مسائلی چون نفی ضرورت اعمال غیر انقلابی به‌شماره اساس حرکت پیشرو و پذیرش حزب طبقه کارگر که اساسی‌ترین وظیفه آن تبلیغ و ترویج ایده‌های سوسیالیست دموکراتیک و تلفیق آن با پویه خود بخودی طبقه کارگر به‌شمار می‌رود. گرچه در گذشته با اوانتوریسم انقلابی ناظر بر حرکت سازمان یک‌گام به پیش شمرده می‌شوند اما هنوز حتی تمامی آنها نیز نمی‌توانستند توضیحگر میزان روشن و استکار میان مارکسیسم - لنینیسم و تمامی جلوه‌های انحراف در آن باشند. (۲۶)

اعتراف از این صریح می‌شود؟ "حزب طبقه کارگری که اساسی‌ترین وظیفه آن تبلیغ و ترویج ایده‌های سوسیالیست دموکراتیک و تلفیق آن با پویه خود بخودی طبقه کارگر به‌شمار می‌رود. حوزی است که هدف آن بقول "ماهیت عبارت است از تبدیل پرولتاریا به یک طبقه، سونگونی طبقه بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا" (۲۸) اما دیگر با ورود سوسیالیسم واقعاً موجود - تبدیل پرولتاریا به یک طبقه، سونگونی طبقه بورژوازی و همچنین کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا معنای خود را از دست داده‌اند. و تعریفی که لنین از وظیفه حزب طبقه کارگر می‌کند یعنی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را سازمان دادن و این مبارزه را که هدف آن کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازماندهی یک جامعه سوسیالیستی است پهنی کردن (۲۹) دیگر با ویژگی‌های عصر ما سازگار نیست و اگر این بهانه‌ها را از مارکسیسم - لنینیسم دور بریزیم و مضمون اساسی و روح این مبارزه را به "ترویج جهان امروز" بطور حلقه انطباق دهیم باید بگوئیم در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، حزب طبقه کارگر حوزی است که مبارزه به طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی آن ندارد و "عصره اصلی" وظیفه آن نه تبلیغ و ترویج ایده‌های سوسیالیست دموکراتیک (چه ایده‌های کهنه‌شده) است و تلفیق آن با پویه خود بخودی طبقه کارگر بلکه تبلیغ و معرفی سوسیالیسم واقعاً موجود و دستاوردهای آن و تلفیق آن با پویه قهرمانی و با قبل قرون وسطائی روحانیت حاکم است. حزب طبقه کارگر در عصر ما کافی است که یک دفتر تبلیغاتی و نه یک سازمان رزمنده باشد زیرا که دوران، دوران صلح و همزیستی، و عصر عصر وقایع اقتصادی است. اگر لنین در مبارزه علیه اکونومیسم ناگه می‌زد که مبارزه اقتصادی کافی نیست، در این "دوران" آنچه کافی است، مبارزه (به‌بخشید، وقایع) اقتصادی است مشروط بر اینکه در مقیاس جهانی باشد.

اینکه رهبری جناح راست اکثریت از نیکه و استناد به معیارهای لنین و آثار وی سخت احساس عقب‌ماندگی می‌کند، چندان بی دلیل نیست. در یکی از همین آثار مورد اشاره، همنس حوضات، یعنی "وظایف سوسیالیست دموکراتیک روس لنین می‌نویسد:

همانطور که همه میدانند، منظور فعالیت سوسیالیست - دموکراتها عموماً است از رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا در هر دو وجه ظاهر آن است: سوسیالیستی (پیکار علیه طبقه سرمایه‌دار، بقصد انهدام نظام طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی) و دموکراتیک (پیکار علیه استبداد بقصد دست‌یابی به آزادی سیاسی در روسیه و دموکراتیزه کردن

سوسیالیسم به مقیاس جهانی منتقل شده است. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی دیگر نه در این با آن کشور سرمایه‌داری، بلکه صرفاً در بین سوسیالیسم واقعاً موجود و امپریالیسم جهانی (آنهم با محتوای رفاه اقتصادی) خلاصه می‌گردد و دیگر نیازی به مبارزه طبقاتی پرولتاریای این کشور و آن کشور با سوسیالیسم خودی وجود ندارد. یعنی در واقع اگر زمانی آوانتوریسم انقلابی میخواست نفی ترمیم و بقول مقاله جناح راست "اکثریت" اعمال غیر انقلابی بشود و را جایگزین اراده تاریخی بدهد معنای سازندگان تاریخ و جایگزین مبارزه طبقاتی بعنوان نیروی محرکه تاریخ حوام طبقاتی سازد. اینک باید نقش سوسیالیسم واقعاً موجود و همزیستی مسالمت‌آمیز آنرا با امپریالیسم جایگزین اراده تاریخی بدهد و مبارزه طبقاتی کنیم. بقدری توده‌های کشور ما این است که اراده تاریخی خود را واگذار کند، حال چه کسی؟ این به "دوران" سنگینی دارد. رهبری جناح راست "اکثریت" خودتوانست از اینکه نشوری اعمال تهر انقلابی بشود را بکنک آموزشهای لنینیسم از پا در آورده، اما در عین حال بسیار متأسف است که آموزشهای لنینیسم مسروط به ضرورت مبارزه طبقاتی و ایمان به توده‌ها را - حرف‌هایی که در استانه قریب بیستم در دست بودماند و اینک دیگر کهنه شده‌اند - جایگزین آنها کرده است. لنین می‌گفت:

"ما همه در این وحدت داریم که طبقه ما سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. اما مبارزه طبقاتی یعنی چه... مبارزه کارگران تنها آنگاه مبارزه طبقاتی میشود که طبقه بیچارگان پیشرفته کل طبقه کارگر سراسر کشور به آگاهی تبدیل شدن به یک طبقه کارگر یکپارچه دست یابند، و مبارزه نه علیه کارفرمایان منفرد، بلکه علیه کل طبقه سرمایه‌داران و علیه حکومت مدافع این طبقه را در پیش گیرند. تازه آنگاه که فرد کارگر در این است که جزئی از کل طبقه کارگر است، آنگاه او در مبارزه رزمند، خود علیه کارفرمای منفرد و ما، هر منفرد مبارزه علیه کل بورژوازی و علیه کل حکومت را دید، تازه آنوقت است که مبارزه او مبارزه طبقاتی می‌شود. (۲۲)

از آنجا که هدف مبارزه طبقاتی کسب قدرت سیاسی است، مارکس و انگلس در ماهیت حزب کمونیست نوشتند: "هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است" (۲۳) و لنین در مقابل سو استفاده اکونومیست‌ها می‌گفت:

"هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است" - این کلمات مشهور مارکس باید چنین فهمیده شوند که گویا هر مبارزه کارگر علیه کارفرمایان همانا یک مبارزه سیاسی است. این کلمات باید چنین درک شوند که مبارزه کارگر علیه سرمایه‌داران لزوماً در مقیاس مبارزه سیاسی می‌شود که به مبارزه طبقاتی تبدیل شود. (۲۴) / رویزبویست‌های ما مدعی‌اند ویژگی‌های عصر ما چنان است که مبارزه کارگر علیه سرمایه‌دار لزوماً در مقیاس مبارزه سیاسی می‌شود که به مبارزه طبقاتی تبدیل شود، چرا که در عصر ما و سوسیالیسم واقعاً موجود، دیگر هیچ مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی نیست و مبارزه کارگر علیه سرمایه‌دار لزوماً در مقیاس سیاسی می‌شود که نقیاس جهانی همزیستی مسالمت‌آمیز با سرمایه‌داران است. لنین می‌گفت: "وظیفه سوسیالیست دموکراسی عبارت از این است که از طریق سازماندهی کارگران، از طریق تبلیغ و ترویج در بین آنان مبارزه خود بخودی آنها را علیه استکاران بدبخت مبارزه علیه کل طبقه، به مبارزه یک حزب مشخص با آلمان سوسیالیستی مشخص تبدیل کند. تنها در

ویژگی های دوران؟ تنقید بورژوا ما با سسه ایدهای اساسی مارکسیسم...
طلب می کنند که برنتنن می گرد و همان روشی را نگار می برند که او می بود.

سوسال دمکراسی باید از حالت یک حزب انقلاب به اجتماعی خارج شده به یک حزب دمکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردد...
برنتنن این خواست سیاسی را با آنتیستار گامی از دلالت و نظریات "توین" که دارای توافق بقدر کافی موزون میباشند ارائه نموده است...

بدین طریق مطالبه برکت قطعی از سوسال دمکراسی انقلابی و روی آوردن به سوسال رفاهیم بورژوازی با برگشتی به همین اندازه قطعی به تنقید بورژوا ما با سسه ایدهای اساسی مارکسیسم - توام شده است. (۲۶)

ما زوجه به چنین وظائف دمکراتیکی در عصر حاضر دیگر سخنان زبوسن لنین در ۱۹۱۱ و پرازسکت انقلاب ۱۹۰۵ چه معنایی می توانند داشته باشند؟
"از آنجا که وظائف بورژوا - دمکراتیک ناتمام مانده اند، هنوز هم یک بحران انقلابی غیر قابل اجتناب است. این بحران در حال پخته شدن است و ما بیکار دیگر به استقبالش می رویم، بطرفی جدید و نه به همان طرفی قبلی، نه با همان گامها و نه فقط با انکسار قدیمی - اما در اینکه به استقبالش می رویم، شکی نیست.

وظائف پرولتاریا که از این وضعیت بر می خیزد کاملا بدون تردید معین است...
پرولتاریا بعنوان تنها طبقه پیگیر انقلابی جامعه معاصر، باید رهبر مبارزه تمام خلق برای یک انقلاب کاملا دمکراتیک، در مبارزه تمامی مردم زحمتکش و استثمار شده علیه استثمار و استثمارگران باشد...
پرولتاریا ۱۹۲۱ است و به این ایده هژمونی پرولتاریا ۱۹۲۱ است و بدان اهمیت قائل است...
پرولتاریا که با این وظیفه ۱۹۲۱ است، سردهای است که علیه بردگی شوریده است...
پرولتاریا که با پرولتاریا که این ایده را انکار کند، بردهای است که به موقعیت خود بعنوان پیگ بردهای است که برای بهبود وضع خود مبارزه می کند، لیکن نه کسی که برای واژگونی بردگی مبارزه می کند. (۲۷)

رویزبونیست ها میگویند اینها حرفهای عیب بد عشق است، اینکه بحران دیگری در حال پخته شدن است و به استقبال انقلاب دیگری می رویم...
جملاتی نیستند که در عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بتوان بر زبان راند...
تصادفها و بحرانهای درونی جوامع نمیتوانند تمهید کننده تکامل آن جوامع باشند...
سوسیالیسم روز بروز به عامل قطعی تکامل جامعه

سوی (در مقیاس تاریخی - جهانی) نبدیسیل می شود، و از اینرو احقانه است که با رفتن سسه استقلال انقلابی که در راه است، خود را به درد سربیندازیم...
در این دوران فرار است "سوسیالیسم واقعا موجود" همه چیز را بخود و در دهان نماند ندارد...
ما بر عکس باید به تخفیف ناراضی های مردم سربداریم، ما آنها بگوئیم اشتباه می کنند که احساس اختناق و گرسنگی و بیکاری و بی خانمانی می کنند...
اینها احساسهای است که امپریالیسم و لیبرالها با آنها تفلین می کنند...
حکومت کک کنیم تا بر این ناراضی بحسبرانزا غلبه کند و گرنه همین چپروی توده های فریب خورده از امپریالیسم، حکومت را به وحشت انداخته و او را به دامان امپریالیسم خواهد افکند...
وظیفه ما از این برودن وضعیت های بحرانی ای است که منجر به انقلاب می شوند زیرا انقلاب در آنها بمبارزه ضد امپریالیسم با لطمه

می زند، بلکه بیش از آن، صلح جهانی و رهبری مسالمت آمیز سوسیالیسم واقعا موجود را امپریالیسم واقعا موجود، جدا بخطر می اندازد...
صلح را موظف گردانست که هر بیستی مسالمت آمیز بین دو اردوگاه جهانی را به گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم در کشور خود تصمیم دهم...
انقلاب نیابیم...
انقلاب طبقه پیگیر انقلابی جامعه معاصر است...
اعتقاد کنیم و خواستار رهبری و هژمونی او بر خلق باشیم...
پرولتاریا به تو و خنک رحم نمی کند...
وانگهی هژمونی و رهبری پرولتاریای هر کشور در این عصر چه لزومی دارد؟ اگر برای رهائی پرولتاریا از بردگی است، اولاً کدام بردگی؟
تا آنها بورژوازی دمکرات و خورده بورژوازی دمکرات در این عصر که خوبی قادرند پرولتاریا را از بردگی نجات دهند...
طبقه کارگر فقط میتواند کار خود طبقه کارگر باشد...
او تصورهای عصر ما نداشت که یکی از ویژگی های زخمیروا هیت خورده بورژوازی است...
خورده بورژوازی در این عصر برای استقرار دمکراسی و گذار به سوسیالیسم دیگر نیازی به هژمونی پرولتاریای خود ندارد زیرا از وقتی همه مملوالت سیاسی - طبقاتی کله پا شده و به عصره تاریخی - جهانی انتقال یافته اند...
هژمونی "سوسیالیسم واقعا موجود" جای هژمونی

بدیهی است که طبقه کارگر بمنتظور

مبارزه، باید تبدیل از هر چیز در کشور خود که جا نگاه اصلی مبارزه اوست بعنوان یک طبقه سازمان یافته بنا به گفته ما نیست از آنجائی که مبارزه این طبقه در شکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است...
ما زماندهی طبقه کارگر نیست در سطحی ملی صورت پذیرد... (مارکس)

پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری را نمیگوید...
اگر وظیفه سوسال دمکراتیک اعزاب کمونیست قیلا این بود که خورده بورژوازی را برای پذیرش هژمونی پرولتاریا آماده سازند...
اعزابی که از سوسال دمکرات به اعزاب صرفا دمکرات تکامل یافته اند این است که خورده بورژوازی جوامع سرمایه داری (و حتی محافظ سالم و واقع بین بورژوازی بزرگ این جوامع را) از طریق تبلیغ "سوسیالیسم واقعا موجود" دستاوردهای آن برای پذیرش هژمونی و رهبری کشورهای سوسیالیستی مستعد آماده سازند...
کافی است آنها نیز مثل خود این سازمانها شب بخوابند و صبح که بیدار می شوند چشم بکشایند و ببینند که "انترناسیونالیسم پرولتاریا واقعا وجود دارد" و یگدل نه صد دل عاشق سوسیالیسم شوند...
از آنجا که رویزبونیست ها قصد دارند بر افشخترین خطای نظریک با تشاری کنند...
در مسائل سیاسی و عملی صرفا به مقیاسات جهانی - تاریخی استناد نمایند...
این ادعای خود (که هیچ دلیل و مدرکی از کمونیسم هم برای آن ارائه نکردند...
اگضا می کنند که در این دوران، ماهیت خورده بورژوازی تاریخی عوض شده و انقلابی گشته است...
ولی چه میتوان کرد...
بمبارزه های دیالکتیکی و ماتریالیستی را از قضایای مارکسیستی "به دور انداخته" و آنهارا به قضایای واحد و بسط در مقیاس تاریخی جهانی تبدیل کرده است...
نوع دیگری از این قضایای بسط، خط می - های انحرافی ای است که معیار صحت آنها نه تجربه

عملی بلکه نقیص صفا صدور آنهاست...
کفرانیس - های جهانی...
است

ویژگی دوران ما گویا چنین است که ما را در اتخاذ یک خطی و برنامه از تحلیل طبقاتی نی نیاز می کند...
کافی است خصلت جهانی حسی را مورد تا کید قرار دهیم و دیگر همه چیز روبراه است...
لنین از پلخانف شدت انتقاد می کرد که در برنامه خود، به ذکر خصلت سرمایه داری در مقیاس تاریخی - جهانی قناعت کرده و به گفتن اینکه سرمایه داری در شکل تکامل یافته خود بطور کلی خود را با این یا آن خصوصیت ظاهر می سازد...
می رود...
کافا نموده است...
لنین می گوید این...

برنامه جنگی کمونیستی که برای یک حزب عملا سازگار همه چیز ضروری تر است...
از قلمم بیفتد...

بر این اساس (یعنی براساس تکیه - یکجانبه بر خصلت کلی و عمومی جنبشی در مقیاس تاریخی - جهانی) از چنین برنامه ای نمیتوان به یکی از اهداف اصلی این برنامه دست یافت...
یاغ... (۲۹)

ضروری است که حزب روسیه در برنامه خودش (سوسیال کمونیسم) ادعا نامه علیه سرمایه داری روس و برنامه جنگی تروائیه سرمایه داری روسیه کاملا بدون پهلونی مطرح سازد... (همانجا)

لنین در نقد دومین طرح برنامه پلخانف متذکرا مارکسیستی برخورد به خصلت ملی و انترناسیونال - لیستی جنبش را چنین بیان می کند...
برنامه حزب سوسال دمکرات روسیه باید با یک خصلت تعالی سرمایه داری روسیه (و ادعای نامه علیان) آغاز کند...
از آن خصلت جهانی جنبش را مورد تا کید قرار دهد...
مانیفست منطبق باشد...
ملی است... (۵۰)

و خود مارکس نیز در رابطه با برنامه انترناسیونال - لیستی کنگره سوسیالیست ها در گونا به خبرگاری است...
پاسح می دهد...

اگر شما از همین یک برنامه بخواهید آخرین حجت را بیرون بکشید...
شما عملکرد جنبش و انکار کردهاید...
از نکات این برنامه در خارج از آلمان معاشی ندارد...
برنامه های خود را دارند...
وجه مشابهت آنها عبارتست از هدف سیاسی مشترک... (۵۱)

از آنجا که این آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم برای رویزبونیست های ما کهنه شده است...
آنها که همه چیز برای آنان در مقیاس تاریخی - جهانی خلاصه می شود...
صفحه گرامافون خط خورده...
تکرار کنند...
به سوسیالیسم است...
نی بیفتند که بین گذار ایران سرمایه داری سا پرولتاریای ششمینوسی و گذار جوامع قبیله ای آفریقا یا فلان کشور نیمه فئودالی قائل به نفاوت در برنامه و خط می باشند...
برای آنها برنامه، "راه رشد عمیر سرمایه داری" است و فرقی برایشان ندارد که در این جامعه هنوز طبقات شکل نگرفته باشند یا رشد سرمایه داری در آنها به بحران علاج ناپذیری دچار شده و طبقه کارگر نمرودنی در آنها حاضر باشد...
سرمایه داری برای آنها یک آئین مذهبی است که شهر زبانی و در هر مکان و زمانی قابل اجزاست...
رویزبونیست های ما برای آنکه مجموعه ای دوران

گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم اند و "بازگشت به مارکسیسم - لنینیسم" گفته شده و این نشان خود میداند. ترجیح میدهند همراستا کائونکسی و دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم معاندند زبوا.

کائونکسی مثل همیشه با شیوه معروف، گریبان خود را خلاص می نماید. ... او راه - حل های گوناگون را در پرده های می گذارد و این اندیشه - یعنی گمانه اندیشی و فقهی و مارکسیستی - را مطرح نمی سازد که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در فلان یا همان شرایط خاص چگونه باید انجام گیرد (۵۲).

رویز یونیس هم دیگر تحلیل طبقاتی را لازم ندارد هر چند لازم داشته باشد از جنبه سحر آمیز دوران در می آید. غصلت عمومی دوران بکنار برای همیشه باقی می ماند که حکومت در ایران چه غصلتی خواهد داشت. از برکت غصلت جادویی همین دوران که ماهیت هر طبقه را بطور انضمامی - انقلابی می کند. "راه رشد غیر سرمایه داری" در شاهنشاهی آریامیری همسان ترتیب و با همان برنامه و تاکتیک امثال پهلوان شدن دارد که در جمهوری اسلامی و بهمان ترتیب و با همان برنامه و تاکتیک در ایران قابل پیاده شدن است که در سوآن.

و تصادفی نیست که رهبری جناح راست اکثریت اختلاف نظری در تحلیل طبقاتی و ماهیت حکومت هائی را که ممکن است پشت سر هم در ایران روی کار بیایند و بروند در امر وحدت کسویت ها علی السویه بی داند و فقط بر "پدیده های" و هموندهای عمومی کنفرانسهای جهانی آکسبرگ کسویت (و البته نظریات هموندهای خروچفسک) اکتفا و تکیه می کند. برای رویز یونیس ها تئوری رویز یونیس را امر ضد غیر سرمایه داری یک نشوونده اولترا متحد کننده است اگر نه با معضرات کائونکسی. اما با سخاوای خروچفسکیستی کائونکسی هم روزگاری یک چنین نشوونده سر هم کرده بود که لنین در نامه نامشام خود سه آکسبرگ کولونتای که شاید تحت نا نیر کائونکسی قرار گرفته بوده نوشت:

"و شما تکیه می کنید که ما یک چنین شعاری باید به پیش کشیم که همه را متحد کند"

صراحتا می گویم که من از یک چنین وحدت کسوی بدون تمایز که به نظرم بسوی پروولتاریا فوق العاده خطرناک و فوق العاده زیانبار است. در حال حاضر بیشترین ترس را دارم. و از آنجا که کائونکسی در "توسعه" تأیید هم اکنون یک تئوری اولترا متحد کننده سر هم کرده است که ... (نامه در اینجا قطع شده است) (۵۳)

آری. تئوری خروچفسکی راه رشد غیر سواره - داری مثل تاریکی همه رنگها و تفاوت ها را می زداید و یکسانی محض می آفریند و برای همین است که رویز یونیسهای وطنی ما به همان دلیل از ادخار راه رشد غیر سرمایه داری و حاشیه ها کسوم در ایران نا امید شده اند که مملکتان آتشی ای اولیانکسی از سمت گیری سوسیالیستی رژیم شاه نا امید نگشته بود. ر. اولیانکسی تئوریسی "معتبر" راه رشد غیر سرمایه داری غیر لنینیستی در کتاب خود بنام "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" امیدواری خود را به اینکه دولت ایران نتواند دست از کسوی سوسیالیستی کند آبراز می دارد. حزب بوده که مترجم و ناشر این کتاب است در ابتدای این کتاب. جهت رفع سوء تفاهم برای دولتمردان جمهوری اسلامی، توجه خوانندگان را به این نکته جلب می کند که این کتاب اولیانکسی "تفسیر از انقلاب اخیر ایران نوشته شده و آنچه در آن راجع به ایران آمده است (مثلا نقش ارتجاعی دولت ایران در مسئله نفت و غیره) مربوط به دوره دولت شاهنشاهی است."

همین تذکر حزب بوده، نظر خواننده را به

دیگر می گوید که بسی جانمیز و مبهم است جلب می کند و آن اینکه تئوریسی تئوریسی ها آلسای اولیانکسی از همان دولت ارتجاعی امید به سمت گیری سوسیالیستی داشته است.

اولیانکسی در این کتاب چنین می نویسد: "رشد و توسعه بخش دولتی اقتصاد و برقراری نظایات بر بخش خصوصی هر چند خود بخود یک اقدام سوسیالیستی نیست بدون تردید گزینشی است در سمت اجتماعی کردن تولید و در شرایط معینی درست سوسیالیسم بدین سخن همه این اقدامات گزینشی گذار به سوی سوسیالیسم در شرایطی در اقتصاد را تئوریت می کنند. ... در این شرایط حتی در آن

کشورهای غیر پرولتاریان نظام سرمایه داری بر اساس حاکمیت هستند (هندوستان، پاکستان، ایران، ترکیه، فیلیپین و غیره) هنوز این مسئله در جریان مبارزه طبقاتی حل نشده است که این بخش اجتماعی و تمامی سیستم تنظیم دولتی اقتصاد از گرایش گذار به سرمایه داری نصیبت خواهد کرد و در نتیجه در

کشورهای غیر پرولتاریان نظام سرمایه داری بر

سنگینی و حتی همرا نا پذیر می باشد. انقلابی خلق ایران وارد آورده اید و می آورید. باکسانی که می گویند:

"وظیفه ما این است که بتوانیم اصول کلی و اساسی کمونیسم را با آن خود ویژگی

مناسبات بین طبقات و احزاب و ما آن خود ویژگی حرکت تکاملی ارتکاف بسوی کمونیسم که ممکن هرگزوری است و ما باید بتوانیم

آنرا بررسی کنیم و کشف کنیم و درایم. - تطبیق دهیم." (۵۵)

کسانی که ادعای مارکسیست - لنینیست بودن دارند و این وظیفه را که لنین به در آغاز قرن بیستم بلکه در عصر گذار از سواره داری به سوسیالیسم، در آوریل ۱۹۲۰ تعیین کرده است. در عمل ریز با می گذارند. آیا می توانند یک جو حقیقت و یک جو صداقت در ادعای خود داشته باشند؟

مطالعه جناح راست اکثریت می پرسد: آیا ممکن است در جریان انقلاب مارکسیسم - لنینیسم سر

ترابط ویژه جهان معاصر بین احزاب کمونیست

یک جنبش اشتراک سوسیالیستی پروولتاریا اما فقط در میان ملت های

مستقل امکان پذیر است. اشتراک سوسیالیسم نزدیک جمهوریخواهانه ۶۸ - ۱۹۳۰ -

بجز موم فرانسه ای گرد آمد که می باشد اروپا را آرا دهند. اما در عین حال نوبتیسم

فرا نسوی را به نوعی دامن زد که ریالت رها شیش فرانسه و همرا با آن حتی نسق

آن دروازه برقرار ریگردد. در اشتراک سوسیالیست تئوریستور طبیعی اندکی نگرش

فرا نسوی ها خود نمایی می کرد.

می آید است حوادث، آنها - و نیز برخی دیگر - را درس میدادند و باید هر روز

بدهند. که همگاری اشتراک سوسیالیستی فقط در بین برابرها امکان پذیر است و

همه کشورها یک نقطه بدرین برابرها برای عمل بلاواسطه.

(انگلس)

جهت استعمار طبقات زحمتکش پیش خواهد رفت و یا اینکه این منابع اقتصادی و مادی در خدمت خلق قرار خواهد گرفت و در نتیجه

به سمت گیری سوسیالیستی کشور در راه رشد غیر سرمایه داری آن منجر خواهد شد. این مسئله در کشورهای که نیروهای انقلابی بسوی

دموکرات به حاکمیت رسیده و می روند یکسور مثبت حل می شود. "۵۴" تکیهات (از ما)

بر اساسی چه جوهری از بهترین می باید داشت که یک چنین تئوری خیا نشاری را که حتی در آن

کشورهای غیر پرولتاریان نظام سرمایه داری بر اساس حکومت هستند همچون دولت ارتجاعی

شاهنشاهی قابل اجرا تشخیص داده شود بنام انطباق خلایق "مارکسیسم - لنینیسم" با ویژگی

ظرفی نیروان گفتار از سرمایه داری به سوسیالیسم جا زد!

مقاله جناح راست اکثریت "سا نظاهر فریبگارانای می نویسد:

"دیدگاه هائی که در انطباق تئوری های عام با ویژگی های این انقلاب تجربه سوسیالیسم

حلقه را بی چینه می کند شرایط تکنیکی و حتی جبران نا پذیر می به معنی انقلابی غلطی وارد می شود." (۶)

از این کاوشنامه اشتراک سوسیالیسم پروولتاری می پرسیم: جلالتیجان! این شما و این طبیعتان

توهانی شایسته که با ناپدید شدن تجربه حلقه های سوسیالیسم و جنبشیدن بی شهرانه خود به این راه

رشد گذاشتی که همجا در تجربه حلقه های جز شکست و افتضاح به بار نیاورده است و با سکوت گذاردن تجربیات درختان و پیروزمندان انقلابی

که پروولتاریا در راه آنها قرار داشته است خوربات

اختلاف نظر بروز کند؟ و در جای دیگر می پرسد: آیا ممکن است کمونیست های کشورهای مختلف در انطباق خط مشی عمومی جنبش کمونیستی

جهانی سر شرایط ویژه این یا آن کشور خاص به اختلاف نظر برسند؟ مقاله بهر دو این پرسشها

جواب مثبت می دهد ولی راه حلی گمراهی رفیق انحرافات و خطاها می دهد انتقاد و انتقاد از

خود نیست بلکه با هم همان "وحدت می مزبندی" یا اصلاح "مبارزه علیه هر نوع کسویت و دست

بندی است" مقاله می نویسد. "آنان که به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم و اصول اشتراک

سوسیالیسم پروولتاری و وفادارند، قطعا قادرند که اختلاف نظر میان خود را از میان بردارند. نه آنان

قادرند که از عهده این مهم برآیند." (۶)

تکلیف وفاداری این نزاع "دوران" به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم دیگر بقدر کافی

روش شده و با درگی نوگر هفتانه کار و وفاداری به اشتراک سوسیالیسم دارند هرگونه نگرش انتقادی

به قطبها و خط مشی ها و تجربیات جهانی را به "فرا کسویت و دست بندی و نهایتا به

"ناسوسیالیسم" تعبیر می کنند.

زمانی لافارگ و زول کید (از رهبران سوسیالیست فرانسه) در پاسخ به آثار نیست ها

که سوسیالیست ها را "بی وطن" خوانده بودند خود را "میهن پرست" معرفی کردند. انگلس در

نامه خود به لافارگ، خطای آنان را تذکر داد و نوشت:

زاویه دیگری از ماهیت انترناسیونالیسم پرولتری برنو می افکند. او می نویسد: "یک جنبش انترناسیونالیستی پرولتاریا اساساً فقط در میان ملت‌های متقابل امکان پذیر است. انترناسیونالیسم استدی کمبوریخواهانه ۴۸ - ۱۸۴۰ پسران فرانسوی گرد آمد که می‌بایست اروپا را آزاد کند، اما در عین حال شوینیم فرانسویان به

نوعی دامن‌زد که رسالت رهانیدن فرانسه و همراه با حق سنج آن در راه حق سوار بگرد. در انترناسیونال نیز بطور عینی اندکی نگرش فرانسوی‌ها خودنمایی می‌کند. می‌بایست حوادث، آنها - و نیز برخی دیگر - را درس می‌دادند و باید هر روز بهند که همگامی انترناسیونالیستی فقط در همین برابری امکان پذیر است و حداکثر یک پیچش در همین برابری برای عمل بلاواسطه" (۵۹)

مقایسه کنید نگرش انگلس را به انترناسیونالیسم پرولتری یا نگرش رابینسونیست‌های ما. آیا نگرش ایمان تعاونی ما آن انترناسیونالیسم بورژوازی با حق نسبی شوینیم فرانسوی دارد که انگلس آنرا در شان پرولتاریای نمیداند که معاد پرولتاریا برای واقعی است؟ آیا این شیوه نگرش به انترناسیونالیستی جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری بازگشت به عطف نیست؟ این مورد نیز همچون مواردی که بررسی کردیم، جای تردید نمی‌گذارد که دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، برای رابینسونیست‌های ما دوران گذار از مفسرهای سوسیالیستی به معیارهای سرمایه‌داری است و نه هیچ چیز دیگر.

خلاصه

بررسی و تحلیل مقاله جناح راست "اکتربیت تحت عنوان" مسئله میزبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما" به تفصیلی بحث از این بنازاد و چه بسیار نکته‌ها و حریفی در آن هست که نکتدگاو در بکاکی آنها میباید عمیق عوفیترا بهیترمان سازد. اما دستکم بخاطر آنکه نامه "خوانندگان اعلم از قناد نکتر این رابینونیست‌ها پیش از این زرده شود، به هس اکتفا می‌کنیم. می‌باید زرمس. رلوس مقایسه جناح راست "اکتربیت" را میتوان عبارت از نگاه زیر دانست:

۱- رهبری جناح راست "اکتربیت" برای برحق جلوه‌دادن خط‌مشی رابینونیستی (خویشجفستی) خود معیارهایی در رابطه با وحدت انترناسیو- نالیسم، هویت کمونیستی، معیار میزبندی و غیره ارائه می‌دهد که از پایه رابینونیستی‌اند، و برای آنکه این معیارهای رابینونیستی را توجیه کند از سوتی گستاخانه دست به جعل "مانیفست" و از سوی دیگر دست به رابینونیسم فلسفی می‌زند و احکام اساسی ما رابینالیسم دیالکتیک را زیر پا می‌نهد.

۲- ادعا می‌کند که این معیارها از ویژگی‌های "دوران" ناشی می‌شوند ولی در عین حال از مشخص کردن این ویژگی‌ها طفره می‌رود، بلکه این معیارها را عملاً از عالم مجردات منطقی بیرون می‌کنند (منطقی که جایگزین ما رابینالیسم دیالکتیک کرده است).

۳- به بهانه "انطاق خلاق" مارکسیسم - لنینیسم با ویژگی‌های دوران، تمامی آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم را مسح کرده، وارونه نموده و انگار می‌کند. ۴- همه این موارد برای اثبات رابینونیسم

و دستورات ندارد. شما مجربان می‌اراده و سعی اعتبار هر آن چیز درست و نادرستی هستند کمنه شما محول شود. شما مغزی از خود ندارید. شما احساس مسئولیت در قبال طبقه کارگر، خلق و انقلاب ایران ندارید و درست به همین دلیل نمی‌توانید مسئولیت انترناسیونالیستی احساس کنید. ظلم: "انوریت" شما را از خود بیخود کرده‌است. هویت و موجودیت خود را نه تنها بعنوان کمونیست، بلکه بعنوان یک آدم، یک آدم مساوی حقوق با دیگر آدمها از کف داد‌اید. شما برده: "انوریت" آید و این نه فقط در رابطه با "سوسیالیسم واقعا موجود" بلکه در رابطه با "انوریت" ضد خلق واقعا موجود در ایران نیز از سرهای شما می‌پود. خط‌مشی جهانی شما است: اعتقاد به مرجع تقلید، اعتقاد به ولایت فقیه: "شما کمونیست نیستید، بنده فرزندید، بنده: "انوریت" آید، انوریت" هر کس که باشد! آیا ما "انوریت" در جنبش کمونیستی را مردود می‌شماریم؟ - بهیچوجه، ما "انوریت" را منطقی که لنین به ما آموخته است می‌پذیرسیم و ارجح می‌گذاریم:

مارکسیست‌ها نمی‌توانند موضع معمول روشنفکر ادنیگال را بپذیرند، یعنی این تجرید شبه انقلابی را که "انوریت" مردود است. غیر طبقه کارگر، که در سراسر دنیا مبارزهای برامان را برای رهائی گامل به پیش می‌برد، به انوریت احتیاج دارد. ولی البته فقط به همان ترتیبی که کارگران جوان به تحریریه جنگاوران گمنام‌ها علیه ستم و استثمار نیازمندند، تحریریه کسانی که اعتصابات بسیاری را سازماندهی کرده‌اند، کسانی که در سنت‌های انقلابی بصیراند و دید سیاسی وسیعی دارند. پرولتاریای هر کشور نیازمند انوریت مبارزه جهانی پرولتاریا میباشند. ما به انوریت نظریه‌سین‌های سوسیال - دموکراسی بین‌المللی نیازمندیم، تا قادر باشیم خوبی برآمده و تاکنجایی حزبمان را درک کنیم. ولی البته این انوریت هیچ وجه اشتراکی با انوریت‌های رسمی در علوم و در سیاستی آمرانسه بورژوازی ندارد. این انوریت، انوریت: تحریر است، تحریریه‌ای که از اشکال متنوع مبارزه درون صفوف ارتش جهانی سوسیالیسم کسب گردیده‌است. و با تمام اهمیت که این انوریت در وسعت بخشیدن به افق دید مبارزه‌ساز دارد، در حزب کارگران ادعای اینکه مسائل

"نهضت سوسیال دموکراسی بنا بر ماهیت خود جنبه، بین المللی دارد. معنای این نه تنها آن است که با شوینیم ملی می‌ارزه کنیم، بلکه این نیز هست، که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز می‌شود فقط در صورتی می‌تواند موفقیت حاصل نماید که تجربه، مالک دیگر را بکار بندد. برای این بکار بستن هم تنها آشنایی ساده با این تحریریه و با رابینونیست‌ها کردن ساده آخرین قلمنامه‌ها کافی نیست. برای این کار باید توانست به تحریریه مذکور با نظر انتقادگرسیست و تراستقلاً بررسی نمود." (۵۴)

عالمی و گنگرت خط‌مشی آبی حزب می‌توانند توسط کسانی که از دور دستی برآتش دارند عمل شود، و چنان نیست. روحیه اشتراک‌گس کارگران مترقی آنگاه که در هر کشور مستقیم‌سا درگیر مبارزه هستند، همیشه بالاترین انوریت در مورد جنبش مساوی‌گس باقی خواهند ماند. (۵۸) این نحوه برخورد لنین به مسئله "انوریت" به همان اندازه که کمک می‌کند ماهیت انترناسیو- نالیسم پرولتری را دریابیم، به همان اندازه نیز به فهم ماهیت سالیسانه مدعیان کاذب وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری کمک می‌کند. انگلس نیز در رابطه‌ای که به گاکونسکی نوشته‌بر

عینی ساده بعنوان فرانسویان معرفی می‌کرده‌ید - چیزی که حقیقتی و آسان می‌کند، حقیقتی که نتایج منطقی‌ای را که از آن ناشی می‌شوند در خود مستتر دارد. (۵۶)

ما هم بعنوان بیروان انگلس از نهضت "ناسیونال کمونیست" رابینونیست‌ها دست‌وپای خود را گم نمی‌کنیم و در برابر غیر ایرانیان خود را عینی ساده بعنوان ایرانی معرفی می‌کنیم. چیزی که حقیقتی و آسان می‌کند، این حقیقت را که ایران سرمایه‌داری - اگر بخواهیم از کلمات لنین استفاده کنیم - خود ویژگی‌هایی دارد که مشخص ایران است، و نیز این حقیقت که به خاطر تماس نزدیکان با اوضاع اوزگنیف ایران، ما بعنوان کمونیست‌های ایرانی پیش از هر کس و قبل از هر نهاد غیر ایرانی صلاحیت ندخیص خود ویژگی‌های بین طبقات و احزاب، تشخیص ماهیت و عملکرد طبقات و حکومت‌ها و ظرفیت‌هایشان و تشخیص آن خود ویژگی‌های حرکت تکاملی اوزگنیف سوسی کمونیسم که مشخص ایران است را داریم و این مابیم که باید اصول کلی کمونیسم را با شرایط ویژه کشور خود انطاق دهیم و مبارزه طبقاتی پرولتاریای کشور خود را با سمت اصلی حرکت تکاملی تاریخ (عملیات اساسی دوران) همصنبت سازیم.

نتایج منطقی‌ای که از حقیقت ایرانی بودن ما ناشی می‌شوند در آن مستندند، بکی صلاحیت تشخیص ویژگی‌های ایران، دیگری حقوق برابردر حائزانه انترناسیونالیسم پرولتری و سوسی، حق انتقاد از خطاها و انحرافات در هر زمینه‌ای است. ما از لنین آموخته‌ایم که:

"نهضت سوسیال دموکراسی بنا بر ماهیت خود جنبه بین‌المللی دارد. معنای این نه تنها آن است که با شوینیم ملی مبارزه کنیم، بلکه این نیز هست که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز می‌شود فقط در صورتی می‌تواند موفقیت حاصل نماید که تجربه، مالک دیگر را بکار بندد. برای این بکار بستن هم تنها آشنایی ساده با این تحریریه و با رابینونیست‌ها کردن ساده آخرین قلمنامه‌ها کافی نیست. برای این کار باید توانست به تحریریه مذکور با نظر انتقادگرسیست و تراستقلاً بررسی نمود." (۵۴)

"نهضت سوسیال دموکراسی بنا بر ماهیت خود جنبه، بین المللی دارد. معنای این نه تنها آن است که با شوینیم ملی مبارزه کنیم، بلکه این نیز هست، که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز می‌شود فقط در صورتی می‌تواند موفقیت حاصل نماید که تجربه، مالک دیگر را بکار بندد. برای این بکار بستن هم تنها آشنایی ساده با این تحریریه و با رابینونیست‌ها کردن ساده آخرین قلمنامه‌ها کافی نیست. برای این کار باید توانست به تحریریه مذکور با نظر انتقادگرسیست و تراستقلاً بررسی نمود."

باسته نام انترناسیونالیست باشد. شما که بجای انتقاد صریح و می‌پروا از خط‌مشی‌ای که ایجاد "راهزنده غیر سرمایه‌داری" را توسط شاه ممکن می‌پنداشت، و دست‌گیری سوسیالیستی او آید سینه‌مورد، شما که بجای افتای حیانت ضد کارگری حزب نوده و تلاش برای مزوری کردن آن که ملخ آن خط‌مشی ایلمانه و زیانکار در رژیم ضد خلقی و واسنه شاه بود تا حد انحلال در آن پیش رفتاید، چگونه می‌توانید دم‌از وفاداری به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم و اصول انترنا- سیونالیسم پرولتری برنید؟ انترناسیونالیسم پرولتری برای شما جز تقلید کورکورانه از "قلمنامه" ها

کامل رهبری جناح راست اکثریت کافی است. اما توجه به یک مطلب اهمیت اساسی دارد. رهبری جناح راست اکثریت بطور مصلحت طلبانه، طبق یک نقشه آگاهانه، درازمدت و کاملاً بیگانه از مقتضیات برنامه و تاکتیک فرجه‌یستی، انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه خود حرکت کرده و تنها پس از آن برای خنثی کردن مخالفت‌ها و تردیدهای اعضا و هواداران خود به صراحت توجیه ثنوریک این خطی استفاده است و سرانجام با کمک حزب نوده، خروخچفیم و تزویزیونیستی راه رفتن غیر سرمایه‌داری را بعنوان جامع ترین و منسجم ترین ثنوریکی که بتواند فرجه‌یستی را انحلال طلبی و تسلیم را توجیه کند، یافته است. ما بخش اول مقاله خود را به اثبات این نکته با تفصیل کافی اختصاص دادیم و چندین بار تاکنون در این باره که این جوهر و کلید فهم مقاله جناح راست اکثریت است. حال که تحلیل ما از متن مقاله مذکور به انتها رسیده است اشاره به همان نکته جوهری و کلیدی و با تآوری آن از این رو ضرورت دارد که اگر تمام معیارها و منطقیها و نتیجه‌گیری‌های ریزیزیونیستی رهبری جناح راست اکثریت را بدون رابطه آنها با حرکت آگاهانه و پراگماتیستی این رهبری از مقتضیات برنامه و تاکتیک این رهبری در نظر بگیریم، ای سنا تعالی اینها به حساب لغزش بیستی و ناشی از جهالت و ناآشنائی کافی ما مارکسیسم - لنینیسم و تجربه گذشتگی شوند. اما اگر دریاسیم که همه معیارها و نتیجه‌گیری‌های ریزیزیونیستی آنان از روی عمد و آگاهی و برای دست‌وپا کردن یک توجیه ثنوریک و یک تائید باصطلاح جهانی برای برنامه‌ی تاکتیک ضد کارگری شان بوده است نامی جز خائنین به طبقه کارگر برای آنان نخواهیم یافت.

سوزواری دمکرات (یعنی دوران پرولتاریا نرسیده است - یا شاید دیگر سیری شده است) - در مقیاس تاریخی - جهانی ، تعیین کنندگی نقش تاریخی پرولتاریا ، در مقیاس ملی تعیین کنندگی نقش تاریخی خردسوزواری و سوزواری دمکرات . در مقیاس تاریخی - جهانی وحدت و تشکیل پرولتاریا ؛ در مقیاس ملی پراگندگی و تشتت پرولتاریا ؛ در مقیاس تاریخی - جهانی پرولتاریا در موضع تفرقی ، در مقیاس ملی پرولتاریا در موضع تدافعی ؛ در مقیاس تاریخی - جهانی تسلیم پرولتاریا بر ارتجاع ، در مقیاس ملی غلبه ارتجاع بر پرولتاریا ؛ در مقیاس تاریخی - جهانی تنبیر نفاست قوا به سود پرولتاریا ، و در مقیاس ملی تنبیر نفاست قوا به زیان پرولتاریا

و چند کلمه آخر

درباره «معیار وحدت و مرزبندی»

مبارهای وحدت و مرزبندی رهبری جناح راست اکثریت را دیده‌ام هر کس اعلامیه‌های

ما خوشحالی از اینکه در انترناسیونالیسم پرولتدی کنونی دیگر مرکزیت واحدی وجود ندارد که هویت کمونیستی احزاب را به رسمیت شناسد یا مردود اعلام کند بسوی صدق‌های عالی انترناسیونالی می‌رود یا جایگاه خود را در حتمش کمونیستی جهانی تعیین کند.

ما چاره‌ای جز بوزخند بعین دستچاکی محتصر تازه به دوران رسیده‌ها نداریم و به آنها می‌گوئیم: انترناسیونالیسم شما اگر سیمبای معانی است که حساب و کتابی برای ورود در آن نباشد و هر رهگری هوس کرد ما شما سرود - جایگاه خود را تعیین کند. انترناسیونالیسم شما نقص کوچکی دارد. وانگهی اگر جایگاه جهانی جیل‌ساله حزب نوده جانی در میان طبقه کارگر ایران برایش باز کرده باشد. شما هم بپشتاید.

وحدت شما با حزب نوده و وحدت جفت شما انترناسیونالیسم واقعا موجود ، هرگز معنای وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران نخواهد بود. وحدت انترناسیونالیستی در تشریفات نشست و برخاست‌ها در سالنهای کنفرانس نیست. وحدت انترناسیونالیستی پرولتاریا در

ما رکیبتهای نمی‌خوانند موضع محمول روشنفکران دیگال را بپذیرند ، یعنی این تجربه‌ی شبه‌انقلابی را که " تئوریه مردود است " . خبر طبقه کارگر که در سراسر دنیا مبارزه‌ای بی‌مان را برای رهائی کامل به پیش میبرد ، به تئوریه احتیاج دارد . ولی البته فقط به همان ترتیب که کارگران جوان به تجربه جنگ و راه ن کهنه‌کار علیه ستم و استخما رسنا زمندند ، تجربه کسانی که اعتما با ت بسیاری را ما زماندهی کرده‌اند ، کسانی که در سنت‌های انقلابی صبراند و دسیاسی وسیعی دارند . پرولترهای هرکشورنها زمندا تئوریه ، مبارزه ، جهانی پرولتاریا میباشند . ما به تئوریه ثنوریسمین های سوسال - دیموکراسی بین المللی بنا زمندیم ، بنا قاندر با شیم‌بخوشی برنامه‌ی ما و تاکتیکهای حزبمان را درک کنیم . ولی البته این تئوریه صحیح وجه اشتراکی با تئوریه‌های رسمی در علوم و در سنا سترکی مرانسه ، سوزواری ندارد . این تئوریه ، تئوریه ، تجربه‌ی است ، تجربه‌ی کارگران انکمال متنوع مبارزه در درون صفوف ارتش جهانی سوسالیم کسب گردیده است . و با تمام اهمیت که این تئوریه در وسعت بخشیدن به افق دید ما زین دارد ، در حزب کارگران ادعای اینکه ما مثل عملی و کنکرت خط منی آنی حزب میتوانست توسط کسانی که از دوردستی بر آتش دا رسد حل شود ، محاز نیست . روحیه اشتراکی کارگران مترقی آگاه که در هرکشور مستقیما در کیر مبارزه هستند ، همیشه با لائری تئوریه در مورد چنین مسائلی باقی خواهد ماند .

(لنین)

جنتش انقلابی پرولتاریا برای دموکراسی و سوسالیسم است . وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر متفک از وحدت طبقاتی و شکلاسی آن در مقیاس ملی نمیتواند باشد . و انترناسیونالیستی که احزاب بدون طبقه ، احزانی بدنام ، بد سانه و مغفوز نود طبقه کارگر چون حزب نوده را ، حزب طبقه کارگر ایران شناسد ، حزبی را که تازه پس از جیل سال به نجا رسیده است که طبقه کارگر ایران را زیر هژمونی " سوزواری دمکرات و حرده سوزواری " در حقیقت زیر بوغ یک حکومت ضد انقلابی و ضد کارگری برد ، چنین انترناسیونالیستی قطعا محبت و ابرای دارد . در تائوس کمونیستی . دیپلماسی احزاب جای انترناسیونالیسم پرولتری را نمی‌گیرد . وحدت انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران در بروسه وحدت طبقاتی ، آگاهی طبقاتی و شکل‌گیری حزب واحد زمنده ، آن و در کسورن دورانساز پیشروی انقلابی و سیاسی آن مضمون و معنا می‌گیرد و قوام می‌یابد . وظیفه عاجل و حیاتی کمونیست‌های ایران تلاش بپیکروختگی

کنفرانسهای سالهای ۵۷ ، ۶۰ و ۶۱ احزاب کمونیست و کارگری (البته فقط تفصیر هژمونی از آنها را در دست و بی‌فید و شرط بدبیرفت کمونیست است و گرنه مرتد است) . خلاصه‌تر کنیم : خروخچفیم معیار وحدت کمونیست‌هاست ، و اگر همین را هم روشنتر نخواهیم بیان کنیم ، هر کسی آنچه گول و سفته و دیوانه بود که ساور کرد آیت‌الله خمینی در روزهای سوسالیسم را به روی پرولتاریا ایران خواهد گشود . کمونیست است ! ! ما قنلا کنیم که اعلامیه‌های مذکور بنسنا سر تفصیرهای گوناگون و مضامیدی که از آنها نشده ، بکها و در بیست نمینوانند معنای وحدت سسرار گیرند و از آنجا که معتقدیم احزاب کمونیست سه " اجزا " انترناسیونالیسم پرولتری بلکه نایبند " اعضا " آن باشند ، حق قبول یا رد و حسیق انتقاد صریح از این اعلامیه‌ها یا هر اعلامیه‌ی دیگری را برای همه احزاب کمونیست ابتدائی - ترین شرط برابری حقوق می‌دانیم . اما در حال حاضر این مسئله عاجلی در کشور ما نیست . رهبری ریزیزیونیست جناح راست اکثریت

همی گویند : از تفنگ خالی دو نسن می‌نرسند . ولی از تفنگ خالی ، هم آن کسی می‌ترسد که تفنگ به رویش نشانه رفته و هم تفنگ دست ، که خودش میداند تفنگش خالی است . رهبری جناح راست اکثریت میدانست که سی آبروت از خروخچفیم در ایران خود حزب نوده بوده است از اینبو برای حمل حیثیت سسرای خروخچفیم ، به برهان قاطعی نیاز داشت که کوه را هم آب کند . و این برهان ، " دوران " سود رهبری مذکور با تفنگ " دوران " به میدان آمد و به عریه‌دکتهی پرداخت و عذای هم شاید ما نریم‌های او تر کردند . اگر چه این رهبری چیزی قابل عرضه از فهم خود درباره " دوران " نداشت ، ولی ما مقاله‌ای که درباره معیارهای ناشی از ویژگی‌های این " دوران " نوشت ، سب خیرند و به ما این امکان را داد که مسیر تل وارونه اثر را نقیص کنیم و از معیارهایی که عرضه می‌کنند بی به درکنار " دوران " سوسیم . برای آنکه بتوان حقایق خروخچفیم را از " دوران " استنتاج کرد . قنرا باید معنای " دوران " را سسراز خروخچفیم در آورد . درست به همانگونه که برای انطاق ریزیزیونیم ما مارکسیسم - لنینیسم ، راهی جز انطاق مارکسیسم - لنینیسم ناریزیونیم نیست . و این درست همان کاری است که رهبری جناح راست اکثریت کرده است . مقاله تاریخی و فراموش نشدنی این رهبری نابعه و دسنه کل‌هایی که به اب داده است مع از را کاملا باز کرده و برای هر کسی ، نیز که غیر از این فکر می‌کرد ، ثابت نموده است که تفنگش خالی است . " دوران " آنها دوران تناقضات مسخره‌ای است که جبرا از تناقض ظاهر ریاکارانه اشتر - ناسیونالیسم پرولتری و خیانت به طبقه کارگر ایران بر می‌خیزند : در مقیاس تاریخی - جهانی ، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسالیسم ، در مقیاس ملی دوران گذار از سوسالیسم در چارچوب سرمایه‌داری . در مقیاس جهانی ، دوران هژمونی پرولتاریا ، در مقیاس ملی دوران هژمونی خودسوزواری

ناپذیر برای حل این مسائل است. شما ایستادگان را از دوش خود جدا کنید زودتر خروجی‌ها را خارج کنید. مارکسیسم - لنینیسم کردار است. شما نظرها را عملاً با کس همسوی روزی بویستی یا جنبش کمونیستی می‌زنید. کردار است. مارکسیسم - لنینیسم - انترناسیونالیسم شما عملاً همان "مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" است. برای مائوئیست‌ها و سحرهای هسای ضد انقلابی است. آنها هم مارکسیسم - لنینیسم را برای توضیح "بزرگی" های چین و سپس جهان سه طبقه "ی اختراعی شان و همدستی خیالگاران شان با امپریالیسم و کنفرین رژیم‌ها و ارتش‌ها می‌زدند و خلقی کاهی می‌دیدند و مائوئیسم سه دور اندیشه را به آن بکس بستند. شما هم مارکسیسم - لنینیسم را برای توضیح "بزرگی" های ایسرا - دوران " سیاست سازش و تسلیم و عیسائیت ناراست و "عقب‌مانده" یافتید و همچون فسانون کار ایران، ما افزودن "نصرت" انترناسیونالیسم پرولتری (یعنی خروجی‌ها) بران، تعالی روح اصول انرا با ماطل اعلام کردید. شما "روح" مارکسیسم - لنینیسم را به مانگونه با شرایط ایس جهان تطبیق دادید که میزائل روح آدمی را با شرایط آن جهان تطبیق می‌دهد. اما نه! مثل اینکه میزائل قبل از همه بغض خود نشانرا گرفته است! شما هنوز خام تر از آنید که دیالکتیک مبارزه طبقاتی و سیاسی را درک کنید. دوروبرتان را نگاه کنید! مبارزهای "وحدت" شماه تریسها و نکادریای عمیقی در پیکران تبدیل شده اند و در حال فرو پاشیدند. حزب نوده سیر که جهل سال از شما رندتر است هنوز بهمانی نمانست. رهبران حزب نوده وقتی به ایران برگشتند، حزبشان جمدانها پیمان بود و تشخیص میدادند که صرفای ندارد با تبلیغ و ترویج و سازماندهی از اول به عضوگیری سپردارند. آنها برای یک نیروی عظیم و انقلابی و حاصر و آماده دندان نیسز کردند. آنها بغضه کشیدند که سازمان فدائیی را بکجا ببلند! اما شرط اول این بود که سازمان فدائی دیگر "انقلابی" نماند زیرا در این دوران "انقلابی" یک "اصلاح غیرعلمی" است. رهبران حزب نوده برای دورانداختن این "پیرویه" از سازمان فدائی، شما را از هر جهت مستعد و

دارای "گرایشهای مثبت" نامند و شما موریت همانند خود را در سازمان فدائی با مساماری مستقیم رهبران حزب نوده شروع کردید. اما داستان حزب نوده داستان حرم ساعری نبود. هر چه به آرزوی نزدیکتر شدن نیروهای انقلابی سازمان از آن جدا شدند و این روند تخریب در آستانه اتمام شما با حزب نوده با فرح حسود رسیده است. روزی که جناح راست اکثریت شما در حزب نوده منحل شود، فقط انگشت شمار رهبران و سولان این سازمان نصیب حزب نوده خواهد شد که آنها هم در سازمان جوانان حزب آب خواهند رفت!

اگر این داستان، داستان عیانت دهنماکی تنها با تکیه بر شوروی مارکسیسم انقلابی و تحریکات سوسیال دمکراسی بین المللی ما میتوانیم جنبش انقلابی خود را با جنبش کارگری پیوند دهیم و یک جنبش غلبه با پذیر سوسیال دمکراسیک سوخودا وریم. (ناکیدار ما)

نی بود، می توانست آدمی را از خدود مرید کرد. باری، رهبری جناح راست اکثریت پذیرش اعلامیه های سالهای ۵۷، ۶۰ و ۶۹ کنفرانس های اجراء کمونیست را معیار مزیبندی و وحدت کمونیستی اعلام کرد ماست. به اعتقاد ما مزیبندی بر اساس این اعلامیه ها خود به معیار دیگری احتیاج دارد. این معیار برای ما مارکسیسم - لنینیسم است. اما مارکسیسم - لنینیسم به معنای یک لفظ، بلکه با محتوای مشخصی که با بهای رد نظرات روزی بویستی این حضرات، در همین مقاله بیان کردیم. ما اعلام می کنیم که وحدت انترناسیونالیستی و قرارها و خط مشی های جهانی و هر چیزی در این رابطه را در رابطه با پیوسترد مبارزه طبقاتی و در خدمت شکل، آگاهی و

هزمونی پرولتاریا می گویم. هر وحدتی، هر سدی با خط مشی ای که منکر این رابطه باشد برای ما پتیزی ارزش ندارد. ما امپریالیسم را برای انقلاب می خواهیم. ما خط مشی های انقلابی اجراء کمونیستی و خط مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی را که برای فرو نشاندن جنبش نباشد تأیید می کنیم. ما تمامی کسانی را که از جهان و انترناسیونالیسم و دوران سرج می کنند تا به نفعی مبارزه طبقاتی، هزمونی پرولتاریا و انقلاب و نیز به نفعی ارتباط لایتنسک مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه طبقاتی در ایران برسد، شدیداً محکوم می کنیم. معیار ما برای وحدت، پذیرش و تلاش عملی در جهت مبارزه طبقاتی، هزمونی پرولتاریا و انقلاب است که دو وجه ضد امپریالیستی و طبقاتی آن جدائی نا پذیرند. تمامی این اصول، دقیقاً با خلست اساسی دوران معاصر که گذار از سرمایه داری سه سوسیالیسم است منطبق و همسویند. ما با همین معیار میان خود و روزی بویستی های رنگارنگ خروجیست، مائوئیست و نونوئیست مزیبندی می کنیم. وحدت بخاطر وحدت برای کمونیست ها معنایی ندارد. کمونیستها برای مبارزه و انقلاب وحدت می کنند نه برای سازش و عیانت.

وحدت، چیزی بزرگ و شعاری عظیم است! البته امر کارگران به وحدت میان مارکسیست ها نیازمند است. اما نه به وحدت مارکسیست ها با تحریفگران مارکسیسم و ما باید از هر کسی که از وحدت صرف می زند بپرسیم: وحدت با کسی؟ با انحلال طبقان؟ در اینصورت ما کاری نداریم که با هم بکنیم. (۶۰)

ما در برابر مزیبندی که تئوری انقلابی را از مارکسیسم هدف می کند ما لنین همسدا می سوم و میگویم: پرچم جنبش طبقاتی کارگران تنها می تواند تئوری مارکسیسم انقلابی باشد. (۶۱)

برقراری رابطه

پرچم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم!

۵۲- لنین - "انقلاب پرولتری و کائونسی مرتد" - منتخبات ۴ جلدی فارسی - ترجمه پور هرمان - جلد ۲ (قسمت دوم) صفحه ۱۳۷ - ۵۳- لنین - نامه به الکساندرا کولونتسای - کلیات انگلیسی - جلد ۳۶ صفحه ۳۱۱ - ۵۴- ر. لیا نفسکی - "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" انتشارات حزب نوده ایران - چاپ سوم ۱۳۵۹ - صفحه ۱۶۴ - ۵۵- لنین - "جماری کودکی چپ روی در کمونیسم" منتخبات ۴ جلدی - فارسی - ترجمه پور هرمان - جلد ۲ (قسمت دوم) صفحه ۵۰۲ - ۵۶- انگلس - نامه به پل لافارگ - ۲۷ ژوئن ۱۸۹۳ - کلیات مارکس - انگلس - آلمانی - جلد ۳۹ صفحه ۸۸ - ۵۷- لنین "چه باید کرد؟" - منتخبات ۴ جلدی - فارسی - ترجمه پور هرمان - جلد ۱ (قسمت اول) صفحه ۲۷۰ - ۵۸- لنین "پیشگفتار به ترجمه روسی جزوه کائونسی، نیروهای محرکه و چشم انداز انقلاب روسیه" - ترجمه فارسی در مجموعه ای بنام پرولتاریا، بورژوازی و انقلاب دمکراتیک - انتشارات سلطانزاده - ۵۹- انگلس - نامه به کارل کائونسی - ۷ فوریه ۱۸۸۲ - کلیات مارکس - انگلس - آلمانی - جلد ۳۵ صفحه ۲۷۰ - ۶۰- لنین "وحدت" - کلیات آلمانی جلد ۲۰- صفحه ۲۲۸ - ۶۱- لنین - "اعتراض سوسیال دمکراتهای روس" - کلیات آلمانی - جلد ۴ - صفحه ۱۷۴

۴- لنین - "جماری کودکی چپ روی در کمونیسم" منتخبات ۴ جلدی فارسی - جلد ۲ (قسمت دوم) صفحه ۴۵۵ - ۴۱- مارکس - "نقد برنامه گوتا" - ترجمه ع - م - انتشارات پژوهاک صفحه ۲۶ - ۲۵ - ۴۲- لنین - "وقیفه آتی ما" - کلیات آلمانی - جلد ۴ صفحه ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۴۳- مارکس - انگلس - کلیات آلمانی - جلد ۴ - صفحه ۴۷۱ - ۴۴- لنین - "وظائف سوسیال دمکرات های روس" - کلیات انگلیسی - جلد ۲ - صفحه ۳۲۸ - ۴۵- لنین - همانجا - صفحه ۳۳۱ - ۴۶- لنین - "چه باید کرد؟" - صفحه ۲۶۶ - ۲۴۵ - ۴۷- لنین - "فرهیم در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه" - کلیات انگلیسی - جلد ۱۷ - صفحات ۲۲۲ - ۲۳۱ - ۴۸- انگلس - "نقد طرح برنامه سوسیال دمکراتیک" - (نقد برنامه رفورت) - کلیات انگلیسی مارکس - انگلس - جلد ۲۲ صفحه ۲۴۰ - ۴۹- لنین - "تفاوت روی دومین طرح برنامه پلخانف" - کلیات آلمانی جلد ۶ - صفحه ۴۵ - ۴۴ - ۵۰- لنین "ملاحظاتی بر دومین طرح برنامه پلخانف" - کلیات آلمانی جلد ۶ - صفحات ۲۴ - ۲۳ - ۵۱- "مباحثه با پنهانگذار سوسیالیسم نوین" - کلیات مارکس - انگلس - آلمانی - جلد ۳۴ صفحه ۵۱۱

نوصحات
۶- مقاله "در باره" مزیبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما - "کار انحلال طبقان - شماره ۹۷ - ۲۰ بهمن ۱۳۵۹
۷- لنین - "مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس" - منتخبات ۴ جلدی فارسی - ترجمه پور هرمان - جلد ۱ (قسمت اول) صفحه ۹۱ - ۳۱- لنین - "سیمای کودکی چپ روی در کمونیسم" - منتخبات ۴ جلدی فارسی - ترجمه پور هرمان - جلد ۲ (قسمت دوم) صفحه ۴۷۲ - ۳۲- لنین - "چه باید کرد؟" - کلیات آلمانی - جلد ۵ صفحه ۵۴۱ - ۳۳- لنین - "انقلاب پرولتری و کائونسی مرتد" - لنین - "مقدمه بر چاپ دوم جزوه" وظائف سوسیال دمکراتهای روس - کلیات آلمانی - جلد ۶ - صفحه ۲۰۸ - ۳۵- لنین - مقاله ای بدون نام و ناتمام که تدوین کنندگان کلیات لنین عنوان "در باره" وظائف جنبش سوسیال دمکراتیک" به آن داده اند، کلیات آلمانی، جلد ۶ - صفحه ۲۶۴ - ۳۶- تاریخ مختصر حزب کمونیست (پلشوویک) اتحاد شوروی - ترجمه فارسی - صفحات ۳۷ - ۳۶ - ۳۷- قصه "گلا ترمزی" اثر لافونتن - ۳۸- مارکس - انگلس - "مانیفست حزب کمونیست" کلیات آلمانی - جلد ۴ صفحه ۴۷۴ - ۳۹- لنین - "برنامه ما" - کلیات آلمانی - جلد ۶ - صفحه ۲۰۵ - ۲۰۴